

نقد و تحلیل سید گرایي در افغانستان



علامه محمد اسماعيل مبلغ
(بچه حاجی مسافر)

کابل - ۱۳۵۴

[مقدمه]

در خلال ده سال اخیر مسئله‌ای که می‌توان آن را مسئله تفوق‌طلبی سادات نامید در مجالس و محافل روشنفکران و روحانیان هزاره وسید، همواره مطرح بوده است.

روحانیان آگاه و روشنفکران با احساس هزاره در پرتو اندیشه‌های والای برادری و برابری اسلامی و تأیید مقتضیات دوران کنونی جهان که از هر گوشه‌اش آواز دلنواز مساوات و عدالت بگوش می‌رسد اندک اندک از برابری ملیت خود با قبیله سادات سخن گفتند و بعضی از آنها عملاً از بوسیدن دست سادات خودداری نمودند.

از آنجا که صاحبان امتیاز به آسانی از امتیازات خود دست بر نمی‌دارند گفتگو از تفوق‌طلبی سادات و امتناع از دستبوسی خشم و کینه بیجای بدخواهان سید را برانگیخت از اینرو گروهی از آنها دورهم نشستند و به منظور انحراف اذهان از واقعیت موجود به یک صدا و به اتفاق آراء فیصله کردند که همه روحانیان آگاه و روشنفکران با درد هزاره را در جامعه به عنوان نژادپرست و کافر معرفی کنند و همه جا پروپاگند کنند که هزارها (حزب مغولی) تشکیل داده‌اند. از آن پس دستگاه تبلیغاتی سیدگرایان حتی لحظه‌ای از وارد کردن دو اتهام مذکور باز نایستاده و در این اواخر تبلیغات مسموم کننده آنها کسب شدت کرده است.

در این میان دو اتهام مغول‌گرایی و کفر کمونیستی که به وسیله دارودسته معلوم الحال اشاعه می‌یابد تهمت نخستین خطرناکتر و زیان‌آورتر است. زیرا تهمت کفر هرچند موقعیت اجتماعی بعضی از جوانان را به مخاطره می‌اندازد ولی عجالتا زیانهای سیاسی در پی ندارد. اما تهمت نخستین، دارای خطرهای نابود کننده است. زیرا دولت به آسانی می‌تواند روشنفکران هزاره را که از طرف بلندگویان سیدگرایی به مغول‌گرایی متهم می‌شوند به جرم نفاق افکنی ملی به حبس، زجر، شکنجه و حتی مرگ محکوم کند. ملاحظه می‌کنید که چگونه امتیاز طلبان سادات با جان و حیات افراد بی‌گناه و معصوم بازی می‌کنند.

لازم است در همین‌جا در رد و تکذیب اقوال نابخردانه آنان بگوییم که روشنفکران مترقی و مسلمان هزاره که هم در سطح ملی و هم در رابطه با سادات هواخواه برادری و برابری کامل

هستند نظریه نژادپرستی را خواه در سیمای عربی آن و خواه در چهره مغولی آن و خواه در قالب آریایی آن قاطعانه محکوم می‌کنند. برای ایشان تفاوت نمی‌کند که این آواز ناخجسته از کدام حلقوم بیرون می‌شود. نژادپرستی را نمی‌توان با سلاح زنگ زده نژادپرستی کوبید. این آرمانهای والا و ارجمند انسانی برادری و برابری است که آن را از سطح گیتی محو و نابود می‌کند.

مسئولیت طرح احساساتی مسئله سادات را نمی‌توان بطور یک جانبه به گردن سیدگرایان سید انداخت و جوانان هزاره را کاملاً تبرئه کرد. از اینرو برای بیان تمام حقیقت باید گفت که برخی از جوانان احساساتی هزاره بجای آنکه مسئله را به دور از هرگونه تنگ نظری برای رسیدن به یک راه معقول، مورد بررسی قرار دهند، شیوه توهین و تحقیر سادات را در پیش گرفتند و بدین ترتیب کینه و دشمنی آنان را تحریک کردند.

طرح احساساتی تفوق‌طلبی سادات و موضعگیری متعصبانه سیدگرایان در قبال آن نزدیک است که فضای دوستی دیرینه هزاره‌ها و سادات را تیره سازد و رفته رفته به سوءتفاهم منجر شود. لذا ما با درک اهمیت تأثیر مسئله بر حیات اجتماعی هزاره‌ها و سادات در این مقاله می‌کوشیم که موضوع را بر اساس احکام آئین مقدس اسلام و جامعه‌شناسی علمی تجزیه و تحلیل کنیم و راه حل منطقی و دینی آن را خاطر نشان سازیم و اکیدا از همه روشنفکران و مخصوصا روحانیان با درد و جوانان آگاه سادات تقاضا می‌کنیم که این مقاله را عمیقا بخوانند و پس از مطالعه دقیق و کامل آن، ابراز نظر نمایند.

<http://www.muhaajer.com/dari/%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D9%88-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%D9%8A%D8%AE/1407-%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%88-%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84-%D8%B3%DB%8C%D8%AF-%DA%AF%D8%B1%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86.html>

سادات قبیله است:

سادات یک گروه اجتماعی را در میان هزاره تشکیل می‌دهند.

از نظر جامعه‌شناسی علمی گروه‌های اجتماعی عبارتند از طایفه، قبیله، ملیت و ملت. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که گروه اجتماعی سادات در کدام مقوله اجتماعی سابق‌الذکر شامل می‌شود و به عبارت [۱] دیگر سادات مصداق کدام یکی مقولات اجتماعی است؟ تحقیق این مسئله ایجاب می‌کند که مقولات سابق‌الذکر را به زبان ساده تعریف کنیم و آنگاه نام علمی گروه اجتماعی سادات را مشخص و معین نماییم:

الف - طایفه: عبارت است از اتحاد چند خانواده بر اساس روابط همخونی و خویشاوندی.

ب - قبیله: عبارت است از اجتماع چند طایفه همخون و خویشاوند.

ج - ملیت: جماعتی است که دارای سرزمین، رابطه اقتصادی، زبان و فرهنگ مشترک می‌باشند. در ملیت عضو پیوند همخونی طایفه‌ای و قبیله‌ای اهمیت خود را از دست می‌دهد.

د - ملت: عبارت است از اجتماع افراد بیشمار که در یک سرزمین مشترک بسر می‌برند و دارای زبان مشترک، اقتصاد استوار مشترک و فرهنگ مشترک هستند. تفاوت میان ملیت و ملت بسیار دقیق است و برای افاده مقصود در اینجا همین گفتار موجز کافی است.

چون واقعیت عینی بین گروه اجتماعی سادات را در کشور و خاصه در میان هزاره‌ها بر اساس تعریفات فوق مورد بررسی قرار می‌دهیم واضحاً می‌بینیم که گروه اجتماعی سادات نه از گروه اجتماعی ملیت است و نه ملت. زیرا این گروه فاقد عنصر سازنده ملیت و ملت که عبارتند از سرزمین و اقتصاد مشترک، می‌باشد.

سادات در میان ملیتهای گوناگون کشور زندگی می‌کنند و از لحاظ اتنیک قومیت جزء هیچکدام آنها نیستند و بلکه گروه مشخص را تشکیل می‌دهند. پس وقتی که مقوله ملیت و ملت بر آنان صادق نباشد مسلماً آنها قبیله را تشکیل می‌دهند و ساخت اجتماعی‌شان کاملاً ساخت قبیله‌ای است زیرا گروه اجتماعی سادات از طوایف همخون و خویشاوند تشکیل یافته است. نسبت همخونی آنها پس از طی مراحل تسلسلی به قبیله بنی‌هاشم می‌رسد.

اگر آنان را از زاویه روانشناسی اجتماعی بنگریم همه خصوصیات روانی قبیله را در وجود اجتماعی شان درک می‌کنیم. در ساخت اجتماعی قبیله، افراد، معمولاً با اعضای مؤنث قبیله خود ازدواج می‌کنند و به بیگانگان یعنی افراد خارج از قبیله خود دختر نمی‌دهند ولی از قبیله دیگر و بیگانگان در صورت امکان دختر می‌گیرند زیرا نسب در میان قبایل پدرشاهی از طرف پدر تعیین می‌شود و قبیله نمی‌خواهد که نسب خود را با خون پدری دیگران از دست بدهد. از این رو، برای حفظ نسب طایفه‌ای قبیله خود دختر نمی‌دهند ولی دختر می‌گیرند. این نمود روانی در میان سادات بقوت خود باقی است. معمولاً در میان خود ازدواج می‌کنند و کمتر از دیگران دختر می‌گیرند و اگر احیاناً به عامی دختر دادند فرزندی که از او زاده می‌شود سید نیست و به این افتخار هرگز نایل نمی‌شود. ساداتی که در میان قزلباشها بسر می‌برند معمولاً به آنها دختر می‌دهند زیرا قزلباشها همواره شهرنشین بوده‌اند و حیاط و زندگی شهری احساس قبیله‌ای را نازکتر و سبکتر می‌سازد. از این رو، سادات آنها نیز دارای احساس بسیار رقیق قبیله‌ای هستند. از آنجاکه در سالهای اخیر شعور شهرنشینی آنان عمیق گشته است، پیوند قبیله‌ای را با سادات هزاره بکلی گسسته‌اند.

دیگر از خصوصیات روانی قبیله اینست که افراد آن به منشأ آبایی خود می‌نازند و افتخار می‌کنند و در مجموع خود را نسبت به مردمان و قبایل دیگر برتر و بهتر می‌شمارند. همین اندیشه باطل، فضیلت و تفوق قبیله‌ای باعث گشت که قبایل یونان باستان برای خود منشأ خدایی قایل شوند و هر قبیله، خویشتن را به یکی از خدایان و ارباب انواع نسبت دهند. همین‌طور قبایل عرب در زمان جاهلیت فوق‌العاده به منشأ اجدادی خود افتخار می‌کردند و هر قبیله، خود را قبیله برتر و عالیتر می‌دانست.

سیدگرایان نیز خود را در مقام رفیع‌تر قرار می‌دهند و در اثر انتساب به رهبر بزرگوار اسلام منشأ مافوق بشری و الهی برای خود قایل هستند.

خصوصیات سوم صورت‌بندی اجتماعی قبیله اینست که از دیدگاه قبیله یک فرد منسوب به او هر اندازه فاسد و شریر و بدکاره باشد نسبت به فرد دیگر از قبیله بیگانه هر قدر که صالح و نیکوکار باشد، بهتر است. این ویژگی در میان [۲] سیدگرایان با کمال قوت خود موجود است. مثلاً

از نظر آنها یک سید فاسد و فاسق از یک هزاره خداشناس و نیکوکار رجحان دارد. مکرراً دیده شده که یک سید به اصطلاح روحانی و ملا که از نظرش ریش تراش، فاسق است وقتی که با یک سید ریش تراش روبرو شود بی محابا به رسم احترام دست یکدیگر را می بوسند، حال آنکه همان سید عالم دست عالم و ملای هزاره را به رسم احترام متقابل نمی بوسد.

آنان برای تبرئه خود حدیث مجهول "الصالحون لله و الطالحون لی" را ورد زبان عام و خاص ساخته اند و بدین وسیله حتی فسّاق و فجّار خود را مورد احترام "عام" می گردانند.

اینک هر یک از خصوصیات سابق الذکر را به کمک معیار اسلام می سنجیم تا ثابت شود که این خصوصیات ناپسند چه اندازه با روح قوانین اسلام ناسازگار است .

منشأ انسان:

بنابر آئین مقدس اسلام خداوند همه انسانها را از ماده واحده آفریده و در اینجا خون آسمانی و خون عادی وجود ندارد. آیات بسیاری در قرآن کریم به بیان این مطلب اختصاص داده شده است و ما به عنوان نمونه برخی از آنها را نقل می کنیم: "مگر شما را از آب بی مقدار نیافریدیم و سپس آنرا تا مدت معین در قرارگاهی محکم جا دادیم و مقدر کردیم و قدرتمند نیکو هستیم." [۱] "خداوند شما را از خاک و سپس از نطفه آفرید و سپس شما را جفت جفت گردانید" [۲] در آیات شریفه مذکور می خوانید که خداوند همه افراد انسان را بدون استثناء نژاد، قوم، ملیت و ملت از آب و خاک پدید آورده است. از این آیات وحدت اصل و پیدایش انسان ثابت می شود. تمام افراد آدم از خاکند و تمام افراد - هر که باشد خواه سید خواه هزاره - از آب بی ارزش است. پیامبر بزرگوار اسلام این (مسئله) را در احادیث خود مکرر می نمود:

" شما فرزندان آدمید و آدم از خاک بود " تا بیشتر در مشاعر و دلها مستقر گردد. [۳]

از نظر اسلام نژاد و قبیله برتر و بهتر از دیگران وجود ندارد. زیرا همه از یکتن پدید آمده اند: "ای مردم از خدای خود پرهیزکاری کنید آنکه شما را از یکتن آفرید و جفت او را نیز از همان عنصر آفرید و از آن دو، مردان و زنان زیاد گسترانید."

قرآن مقدس [۴] با بیان وحدت اصل و ریشه انسان و ارجاع آن به آب بی ارزش و خاک و پدر واحد، تمام مدعیات باطل قبیله ها و نژادها را در مورد انتساب کذایی و ادعایی آنان به ارباب

انواع و یا منشأ الهی متجسم در پیامبر و امام، قاطعانه رد کرده است. بنابراین دعوی برتری قبیله و قوم سادات چون بر اساس دستور قرآن مورد توجه قرار گیرد پوچ و بی معنی است.

شالوده فضیلت:

اساس تهداب برتری در آئین اسلام، تقوی و پرهیزگاری است نه نژاد اصیل و قبیله ممتاز و ملت برتر. همه برتری‌ها و تفوق طلبیها چه به نام نژاد باشد و چه در زیر (عنوان) قبیله و ملیت و ملت موهومند، خداوند فرموده است: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را جماعتها و قبیله‌ها قرار دادیم تا همه یکدیگر را بشناسید (زیرا) گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شما است.» [5]

بنابراین، قبیله‌ها، ملیت‌ها، و ملت‌ها نه برای تفاخر بر یکدیگر بلکه برای شناسایی و الفت می‌باشند و همه نزد خدا مساوی بوده و جز به پرهیزگاری برتری نیست. پس اگر مفاد آیه را در این مورد خاص تطبیق کنیم این معنی به دست می‌آید که سید متقی با هزاره پرهیزگار برابر است و سیادت هیچ تأثیر در این فضیلت ندارد. و عامل فضیلت، تقوی است. در هر که باشد خواه در سید و خواه در هزاره و چه در تاجیک و چه در پشتون، امام علیه السلام به عنوان مفسر قرآن مفاد آیه را کاملا روشن کرد، آنجا که گفت: “بهشت از آن مطیعان است ولو برده سیاه باشد و دوزخ مال فاسقان است اگر چه سید قریشی باشد.”

رجحان نابجا:

اسلام بر مبنای (دستورهای) سابق‌الذکر از اینکه کسی فرد قبیله خود را بر فرد قبیله دیگر رجحان دهد به شدت بیزار است و این تصور را نشانه تعیین کننده “عصبیت” دانسته است. امام صادق علیه السلام فرموده: “کسی که تعصب کند یا دیگری را به نفع خود به تعصب وادار نماید ریسمان ایمان از گردن او افتاده است.” [6] یعنی فاقد ایمان است. از امام زین‌العابدین علیه السلام پرسیدند از معنی “عصبیت”، فرمود: “عصبیتی که صاحب خود را تبه‌کار می‌گرداند آنست که مرد شریر قوم خود را از نیکوکار قوم دیگر بهتر بداند. عصبیت

این نیست که انسان قوم خود را دوست بدارد ولی عصبیت آنست که قوم خویش را بر ستمگری بر دیگران یاری کند [۷].

از این بیان معصوم علیه‌السلام نکات زیر بدست می‌آید:

- ۱- تعصب و امر به تعصب ایمان راسلب می‌کند.
- ۲- تعصب عباتست از رجحان دادن فرد شریر قوم خود بر فرد شایسته و نیکوکار قوم بیگانه. پس کسی که دارای چنین اندیشه باشد نظر به حکم اول مؤمن نیست.
- ۳- قوم دوستی عصبیت نیست.

۴- اعانت و کمک به قوم در ستمکاری از عصبیت است و کسی که چنین کند مؤمن نیست. حالا اگر سیدی بیاید و بگوید که فلان سید فاسق از فلان هزاره صالح بهتراست ریسمان ایمان از گردنش می‌افتد. همچنان اگر هزاره‌ای ادعا کند که فلان فرد نابکار هزاره از فلان سید نیکوکار و انساندوست برتر است ایمانش زایل می‌شود.

سیدگرایان طوری عادت کرده‌اند که وقتی هزاره‌ای در حضورشان بگوید که ملت هزاره بیچاره است فوراً او را به جرم قوم دوستی محکوم می‌کنند و فریاد می‌کشند که این مرد متعصب و قوم دوست است. گویا از گفتار امام بی‌خبرند که قوم دوستی جرم نیست خاصه اگر آن قوم مظلوم باشد. ولی وادار کردن قوم به ستمگری جرم و عصبیت است. در اینجا انصاف دهند که هیچ هزاره‌ای مردم خود را به ستمگری دستور نمی‌دهد زیرا ستمکش نمی‌تواند ستمگر باشد.

افتخار به حسب و نسب:

در ذم افتخار به حسب و نسب از اولیای گرامی اسلام آنقدر روایات، بجای مانده که جمع‌آوری آنها تألیف کتابی را ایجاب می‌کند و ما از مجموع آنها، دو یا سه روایت را در اینجا نقل می‌کنیم:

- ۱- عقبه بن بشیر اسدی روایت کرد که من به ابوجعفر علیه‌السلام گفتم که من در میان قوم خود دارای حسب بزرگ می‌باشم. امام گفت به وسیله حسب خود بر ما منت مگذار زیرا کسی را که مردم پست می‌شمردند خداوند او را به وسیله ایمان بلند کرد چون مؤمن و کسی را که مردم شریف می‌پنداشتند اگر کافر بود خداوند او را به وسیله کفر پست کرد پس کسی را بر کسی جز به تقوی برتری نیست. [۸].

۲ - شخصی در نزد پیامبر بزرگ اظهار داشت: یا رسول الله من فلان ابن فلان هستم و نه پشت خود را بر شمرم رسول خدا - درود فراوان به روان پاکش باد - فرمود: اما تو هم دهم آنان هستی که در آتش قرار می‌گیری. [۹]

۳ - رهبر طبقات محروم علی علیه السلام فرمود: "پسر آدم را چه به فخر و نازیدن که اول او منی و آخر او مردار بدبو است، نمی‌تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خویش دفع می‌تواند". [۱۰]

خلاصه گفتار فوق:

- ۱ - برتری به ایمان و تقوی وابسته است نه به حسب و نسب .
 - ۲ - جایگاه کسی که به حسب و نسب افتخار کند در آتش است .
 - ۳ - آغاز و انجام همه بدون استثنا منی و مردار بدبو است، حال کسی بیاید و برای آنکه مشمول گفتار علی علیه السلام قرار نگیرد و خود را از آدم بودن که آغازش منی و پایانش جسم مردار بدبو است، استثنا کند و مافوق آدم بداند تا مجوزی برای تفاخر به حسب و نسب خود پیدا نماید ما را یارای بحث و تبادل نظر و ایجاد تفاهم با او نیست، زیرا ما اولاد آدمیم و می‌خواهیم با آدمیان در رابطه باشیم نه با فرشتگان، که دست به ساحت قدسی‌شان نمی‌رسد.
- بنابراین، کسی که به حسب و نسب خود فخر و مباهات می‌کند خواه این حسب و نسب را بزعم خود به قبیله بنی‌هاشم (مربوط) بداند و یا به نژاد مغولی هر دو در آتش قرار دارند و در نظر عقل و دین محکومند .

نتیجه: از بحث ما تا اینجا نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است که :

• ادعای برتری قبیله‌ای و نژادی،

• تعصب قبیله‌ای و نژادی

• سرانجام افتخار به حسب و نسب،

همه نقطه مقابل اسلام قرار دارند، عامل برتری در پیشگاه خدا تقوی و پرهیزکاری است، نه قبیله اصیل و نژاد برتر که در آئین اسلام چیزی به نام اصالت قبیله‌ای و برتری نژادی دارای (ذره) حقیقت نیست.

عامل تفوق طلبی سید گرایان:

چنانچه گفتیم سادات در میان هزاره نفوذ و اعتبار فوق العاده‌ای را حایز هستند. ساحه نفوذ آنان تنها در امور مذهبی محدود نیست بلکه دامنه آن تا حوزه اجتماعی نیز کشیده شده است. فی المثل در دوره‌های گذشته شوری غالباً از هرده وکیل از هزاره‌جات ۵ تا ۶ آنها سید بوده‌اند. در ساحه اداره و ریاست امور مذهبی اگر چه طلاب و علمای دینی هزاره از لحاظ کمیت و کیفیت فوق العاده زیادند و از سادات بسیار کم زیرا نفوس هزاره بسیار و جمعیت سادات اندک است، مع ذلک مواضع حساس مذهبی به سادات اختصاص یافته است. **نفوذ و اعتبار یک سید آخوند برابر است با صد و هزار بل دو هزار و میلیون ملای هزاره،** اکنون این سؤال از

دیدگاه جامعه‌شناسی پیش می‌آید که عامل این نفوذ و اعتبار چیست؟

علم الاجتماع، روی هم رفته پنج عامل را در نیل به حیثیت و اعتبار اجتماعی دخیل و مؤثر می‌داند و آنها عبارتند از: ثروت، قدرت سیاسی، قدرت مذهبی، لیاقت و اهلیت در انجام امورات اجتماعی و در جوامع قبیله‌ای "نسب" عامل تعیین کننده نفوذ و اعتبار بوده است.

اینک این عوامل را یک یک در زیر، تحلیل و تشریح می‌کنیم تا دیده شود که در نفوذ اجتماعی سادات کدام عامل نقش تعیین کننده دارد.

الف - در جامعه‌های طبقاتی ثروت مادی مهمترین عامل اعتبار اجتماعی است. ثروت در سه چهره تبارز می‌کند. در چهره ملاک بزرگ، در چهره بورژوازی صنعتی که مالک کارگاه صنعتی است و بالاخره در چهره تاجران و سوداگران کلان. در اینجا درباره رباخوران و پولدارانی که سرمایه نقدی را در جهت معاملات پولی سودآور بکار می‌اندازند نمی‌توان توجه کرد زیرا آنان معمولاً در پنهانی بدین کار می‌پردازند، و از سوی دیگر منفورند و در اثر این دو امر دارای حیثیت اجتماعی نیستند. **در میان سادات هزاره شماره ملاک و بورژوا و تاجر شاید از شمار انگشتان تجاوز نکند و اکثریت آنان نه زمیندار بزرگ‌اند و نه سرمایه دار و پولدار و در عین حال دهقان و کارگر هم نیستند. پس چه هستند؟ اکثریت، تنبل و تن آسا که از راه «استثمار» هزاره‌ها امرار معیشت می‌کنند.** با وجود این دارای نفوذ و اعتبار عظیم می‌باشند. اندکی تأمل در آن واقعیت نشان می‌دهد که ثروت با همه اشکالش علت نفوذ آنان نیست.

ب - از زرمندی که بگذریم زورمندی بویژه در قالب سیاسی آن در جامعه نفوذ نامحدودی برای صاحب خود تأمین می‌کند. واقعیت اجتماعی سادات هزاره به یک نظر ثابت می‌نمایند که اکثریت قاطع آنان دارای قدرت سیاسی نیستند حال آنکه اقلیت همان اکثریت بشمول معدودی از آنها که گهگاهی قدرت سیاسی به دست آورده‌اند از حیثیت اجتماعی برخوردارند. فی المثل، فرد سید چه قبل از وکالت و چه بعد از آن معتبر است .

ج - لیاقت و اهلیت در انجام و اداره امور نیز به نوبت خود در کسب حیثیت و اعتبار در میان جامعه تأثیر بسزا دارد. امور مورد نیاز که تنظیم و اجرای آن مستلزم وجود اشخاص شایسته و بایسته است از یک جامعه تا جامعه دیگر تفاوت می‌پذیرد. در جامعه مورد بحث ما یعنی جامعه هزاره بعلت خصلت عمیق مذهبی خود آنچه ملاک لیاقت و اهلیت محسوب می‌شود عبارت است از اداره و اجرای امور مذهبی. و امور مذهبی بدو ناحیه متمایز و انقسام می‌یابد. یکی تعلیم علوم دینی و دانشهای معاون آن از قبیل: ادبیات عرب و منطق و فلسفه و دیگری اجرای سخنرانیهای مذهبی. از اینرو فرد شایسته و بایسته در دو چهره عالم (مدرس) و ناطق (سخنور) تبارز می‌کند. و این دو چهره در جامعه مورد بحث از حیثیت و مقام ارجمند برخوردارند. و در آنجا به جز توانایی در تدریس علوم دینی و سخنوری مذهبی هنوز معیارهای دیگر اهلیت و لیاقت خریدار ندارند. وقتی که این عامل اهلیت و لیاقت را در زمینه نفوذ و اعتبار سادات هزاره مورد بررسی قرار می‌دهیم واضحاً می‌بینیم که علاوه بر سیدهای عالم و سخنور که احترام می‌شوند همه آنان دارای نفوذ و اعتبار هستند. حال آنکه این "همه" منهای "علما" و "ناطقان" شان، فاقد اهلیت مذکور می‌باشند. مکرراً افراد بیسواد و زبان بسته آنان به عنوان وکیل! در "شورای ملی" مقرر شده‌اند و این نیز دلیلی است بر اینکه نفوذ و اعتبارشان به لیاقت و اهلیت در "تدریس" و "نطافی" مربوط نیست .

د - قدرت مذهبی در جوامع دیندار، مباشران امور دینی را نفوذ و اعتبار فراوان داده است. در ادیان برهمنی، بودایی، (۶) مسیحی، زردشتی، کاهنان، پاپها و موبدان به بهانه تنظیم امور دینی حیثیت نامحدودی برای خود تأمین کرده‌اند. مباشران اموردینی معمولاً آگاهی به علوم دینی را وسیله آقایی خویش قرار می‌دهند. و دانشمندی را ابراز کسب جاه و ریاست می‌سازند و این

عمل را دین مقدس اسلام یک عمل نکوهیده معرفی کرده است. با آنکه اولیای گرامی اسلام ضمن روایات بسیار تحصیل علم را به مسلمین توصیه کرده‌اند و افراد عالم را مورد تکریم و احترام قرار داده‌اند ولی به کسانی که علم را به منظور ریاست‌طلبی و درهم شکستن شخصیت دیگران فرامی‌گیرند اعلام خطر نموده‌اند. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

« کسی که تحصیل علم می‌کند برای آنکه به مردان عالم فخرفروشی نماید یا به جنگ بیسوادان برود و آنان را شکست دهد یا آنکه به وسیله علم، مردم را بخود متوجه کند و بگوید من آقای شما هستم جایگاه چنین انسانی در آتش خواهد بود. » [۱۱]

آگاهی به امور دینی و اداره آن نفوذ و حیثیت و آبروی فراوان به ملایان بخشیده است و چنانچه دیدیم سوءاستفاده از این آگاهی در جهت تأمین ریاست و آقایی از نگاه اسلام مردود است. همه سادات هزاره دارای نفوذ و اعتباراند حال آنکه اکثریت آنان عالم دین نیستند. پس تا اینجا معلوم گشت که در زمینه حیثیت و اعتبار اجتماعی سادات هیچ یک از عوامل سابق الذکر دخیل نیستند. اگر چه در این یا آن نفر معین این یا آن عامل ظاهراً عامل نفوذ و اعتبار می‌نماید. اما در واقع عامل تعیین کننده چیز دیگر است. و عوامل مذکور فقط در تحکیم و گسترش آن تأثیر دارند. اکنون ببینیم آن عامل تعیین کننده چیست؟ مراجعه به تاریخ اسلام به این موضوع روشنی می‌اندازد.

ته مانده عرب‌گرایی (عرب‌سیم) (آئین پاک اسلام مبشر برادری و برابری است):

پیشوای انقلابی ما حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و امامان بزرگوار ما علیهم السلام مجریان قاطع برادری و برابری در میان مردم بودند و کوچکترین انحراف از آن اصول والای انسانی را جایز نمی‌دانستند. شعار اسلام برادری و اخوت بود و رهبر اسلام همواره در میان یاران وفادار خود پیمان برادری (عقد اخوت) را برقرار می‌کرد. تا پیش از پیش مسلمانان را به اهمیت آن متوجه سازد. دیری نپایید که با روی کار آمدن امویان و عباسیان در عرصه اجتماع و سیاست آیین برادری و برابری منسوخ گشت و رسم نابرابری دوره جاهلیت از گریبان سیاست تبعیض (نژادی) دربارهای غاصب اموی و عباسی سر بیرون آورد و کالای باطل تبعیض بنامهای «عرب» و «عجم» رونق یافت. و بدین ترتیب ایدئولوژی عرب‌گرایی (اصالت عرب = عرب‌سیم) که

یادگار دوره جاهلیت است و در اوائل ظهور اسلام از (رونق) افتاده بود بار دیگر احیاء گردید. بر مبنای این اندیشه تبلیغ می شد که عرب بر تمام ملل مسلمان و غیر مسلمان برتری دارد. عربهایی که در زیر تأثیر تبلیغات عرب گرابی اشراف و طبقات حاکمه خود قرار داشتند خود را بالاتر از دیگران می پنداشتند و بخصوص بر ملت‌های مسلمان غیر عرب مباهات می کردند و آنان را «موالی» می خواندند. عربها از اقتدار در نماز به موالی اکراه داشتند و اگر هم پشت سر آنان نماز می خواندند می گفتند برای فروتنی نسبت به خدا چنین می کنیم. نافع بن جبیر شافعی از تابعان نامی، همین که جنازه‌ای را می دید می پرسید کی بود؟ اگر می گفتند: از قریش بود، می گفت: افسوس هموطنم مرد؛ اما اگر می گفت: از غیر عرب (موالی) بود با خونسردی می گفت: کالای خدا است می خواهد، می برد، می خواهد، می گذارد.

عربها می گفتند: سه چیز نماز را درهم می شکند، سگ، الاغ و موالی... عرب خود را «آقا» می دانست و معتقد بود که او برای آقای و دیگران برای بندگی خلق شده‌اند. [۱۲] برتری جویی عربها به تدریج کینه و نفرت شدیدی را در دل‌های مسلمانان غیر عرب که هر دم با تحقیر و توهین آنها روبرو می شدند، ایجاد کرد. و از زمان مأمون و پس از آن «شعوبیان» آشکارا به بدگویی از عرب پرداختند. پیدایش «شعوبیان» از میان ملل مسلمان غیر عرب، عکس العمل اجتماعی عرب گرابی بود. شعوبیان همه مردم را از عرب و عجم یکسان می دانستند. از آنرو آنانرا «اهل التسویه» (برابری خواهان) می خواندند. آنها می گفتند: پیغمبر اسلام می فرماید: مسلمانان برادر و برابرند، همه دست یکدیگرند، باید با هم برابر باشند و نیز در خطبه حجه الوداع فرمود: «هیچ عربی جز از راه پرهیزکاری بر غیر عرب برتری ندارد و در قرآن است که پرهیزکارترین شما گرامی ترین شما نزد خداوند است. در فضای تیره و تاریک و پرهیاهوی نژادپرستی و مقابله و مبارزه با آن غالباً چنان اتفاق افتاده که استدلال و برهان رنگ باخته است. از اینرو، در عرصه پیکار فکری در میان اندیشه اصالت عرب و نظر برابری خواهان غیر عرب کار به بدگویی و توهین منجر شد و این بدگویی‌ها موضوع نگارش کتاب گردید. چنانکه برابری خواهان، کتابهایی در ذکر بدیهای عرب تألیف کردند و عربها نیز بر ضد شعوبیان کتاب می نوشتند. [۱۳]

در میان فریادهای زننده عرب گزایی که از حمایت و پشتیبانی طبقات حاکمه برخوردار بود، ناله‌های معصومانه برابری بگوشها، نمی‌رسید. در عین حال‌هادیان واقعی اسلام یعنی امامان بزرگوار ما که حامی برابری و برادری اسلامی بودند با تحمل مشقات و رنجهای فراوان به جوار پروردگار پیوستند و امام دوازده‌هم "عجل‌الله فرجه" از نظرها ناپدید گشت و سلسله امامت خاتمه یافت. از آن پس در میان شیعیان فرزندی از صلب ایدئولوژی عرب گزایی تولد یافت که می‌توان آنرا "سیدگزایی" یا "اصالت سید" نامید. این نوزاد پس از طی مراحل کودکی و جوانی در زمان معاصر به دوران پیری خود رسیده است و روزگار معاصر همه افکاری را که بر برتری نژادی، اصالت قبیله و تفوق طلبی ملی بنا یافته‌اند به گورستان تاریخ دفن می‌کند و نظریه "اصالت سید" نیز در زیر ضربات شکننده ایدئولوژی برابری اسلام که دم به دم در دماغهای خفته، بیدار می‌شود نابود خواهد گشت. عامل نفوذ و اعتبار سادات هزاره همین اندیشه "سید گزایی" است که در پرتو سطور آینده چهره‌اش نمایان می‌گردد.

گفتیم سیدگزایی فرزند بلافصل عرب گزایی است و به مصداق:

پسر گر ندارد نشان از پدر

تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

وجوه شباهت در میان پسر و پدر را بایجاز مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- اهمیت نسب:

جرجی زیدان می‌گوید: "ملتهای قدیم اهمیت زیادی به نسب می‌دادند چه اینکه بوسیله نسب مباحات کرده به مخالفان چیره می‌شدند و از آنرو در حفظ نسب می‌کوشیدند.

یونانیان نه تنها برای خود نسب‌نامه درست می‌کردند بلکه برای خدایان خویش نسب‌نامه‌هایی داشتند و سرانجام بزرگان خود را به نژاد و نسب خدایان منتسب می‌ساختند." [۱۴]

عرب گزایی به اصالت نسبت، فوق‌العاده اهمیت قایل است چنانکه جرجی زیدان می‌گوید: «تعصب در نسب میان اعراب به حد افراط بود. هر دسته از قوم خود خوبی و از اقوام دیگر بدی می‌گفت و آن را تفاخر می‌خواندند.» [۱۵]

پس از ظهور و گسترش اسلام بار دیگر تعصب به نسب عربی از گریبان امویان سر بیرون آورد.

« عربها در جاهلیت تعصب قومی داشتند و هر قبیله برای خود افتخاراتی داشت، اسلام آن تعصبها را باطل کرد. همین که بنی‌امیه خلافت را به سلطنت مستبده تبدیل کرد مجدداً تعصب عربی را تقویت نمود... و فقط مقید بودند که قریش را بر دیگران و خودشان را بر سایرین ترجیح دهند.» [۱۶]

در عرب‌گرایی یک قبیله به خاطر نسب شریف! خود بر قبیله دیگر برتری دارد و سیدگرایی اندیشه برتری نسب را از آن به ارث برده است و به جای آنکه وارث زهد و تقوا و مبارزه در راه تحقق برابری می‌بود، انتساب به پیامبر را پایه عمده نفوذ و اعتبار خود ساخت و بر اساس آن سادات را گروه ممتاز و والا و مافوق انسانهای عادی اعلام کرد و راه تفوق طلبی صدراسلامی را پیش گرفت و بلندپدازی در میان هزاره‌ها را بر اخوت دینی ترجیح داد.

کسی منکر انتساب آنان به خانواده پیامبر مقدس نیست و گواهی بر اثبات آن نمی‌خواهد و همان اشتها را در تادیبه «خمس» کافی می‌داند ولی سوءاستفاده از این نسبت را بر مبنای هدایت آسمانی که در صفحات گذشته ذکرش رفت، مردود و محکوم می‌شمارد. خرد و دین هر دو می‌گویند که انتساب یک فرد به یک خانواده و یک پدر باعث شناسایی اوست نه برتری او.

۲- حفظ نسب:

عرب‌گرایی به حفظ نژاد خود تا حد تعصب اصرار می‌کرد و از اختلاط خون عربی با خون غیرعرب بوسیله ازدواج جدا خوداری می‌نمود. در نظر عرب‌گرایی کسی که پدر یا مادرش عرب نبود خوار محسوب می‌شد و او را «مذرع» (دو رگه) می‌نامیدند و فرزندان عربی که از مادری، غیرعرب بدنیا می‌آمدند «هجین» (نااصل) خوانده می‌شدند، کم‌کم عربها نسبت به کنیززادگان تغییر عقیده دادند و نسب پدری را مهم دانستند چنانکه شاعر عرب می‌گوید: «مردی را که مادرش رومی یا سیاه یا عجم است بد ندانید، زیرا مادر ظرف موقت است و نژاد مربوط به تخمه پدر است.» [۱۷]

سیدگرایی نیز دارای همین خصلت است. بنابراین سیدگرایان می‌کوشند که علی‌رغم فتاوی‌ایات عظام دختر خود را به عقد ازدواج شرعی هزاره در نیاورند و در این امر تا مرز انکار از احکام دین نیز گاهی پیش می‌روند. چند سال قبل در نجف اشرف بحثی در این زمینه در میان طلاب

سید و هزاره به عمل آمد سیدگرایان یعنی هواخواهان برتری نسب سیدی عربی از حکم شرعی انکار کردند، چون این خبر به یکی از مجتهدین بزرگ رسید فرمود: « آقایان تشریح می کنند و گرنه چنین حکمی که دختر سید به عام روا نباشد در شرع شریف نیست.»

وقتی در میان بعضی از طلاب در یک مجلسی در کابل این مطلب مورد گفتگو قرار گرفت یکی از آقایان گفت: « اگر حکم جواز ازدواج دختر سید با هزاره در قرآن می بود من آنرا آتش می زدم.» در همین جا لازم است یادآوری کنیم که در کشورهای دیگر اسلامی از قبیل: عراق، سوریه و ایران که سادات شان از نور دانش و بینش اسلام روشن هستند این تعصب در میان شان وجود ندارد حتی برخی از آیات عظام که سید می باشند [۱۸] دختران خود را به ازدواج افراد غیرسید در آوردند. چند سال پیش یک آخوند بخت برگشته هزاره با یک دختر سید ازدواج کرد به حدی منفور واقع شد که به ترک دیار آبایی خود مجبور گردید. گویا او با "بلا" ازدواج کرده بود که دچار بلایی بیشمار، منجمله ترک دیار خود شد.

۳- تشریفات بی لزوم:

عرب گرایی در رابطه با غیرعربها در بند تشریفات خسته کننده اسیر بود. مثلاً عرب گرایان غیرعرب را به نام و لقب می خواندند و هیچگاه باکنیه آنها را صدا نمی کردند (کنیه کلمه ایست که با "اب" پدر یا "ام" مادر شروع می شود میان عرب رسم است که نام کوچک کسی را برای احترام نمی بردند و او را به نام پسرش و یا دخترش مانند ابوالقاسم یا ام کلثوم می خوانند) در یک صف با آنان حرکت نمی کردند، هیچگاه آنان را پیش نمی انداختند و اگر غیرعرب را برای رعایت سن و فضل و تقوی به مهمانی می خواندند او را در سر راه می نشانند تا مردم بدانند که او عرب نیست. [۱۹]

مکتب سیدگرایی نیز همان تشریفات را با اندکی جرح و تعدیل و اضافه در بطن خود پروراند و در اختیار هواخواهان خود گذاشت. مهمترین تشریفات سیدگرایی عبارتند از:

اول - دست بوسی:

هر هزاره باید دست سید را بیوسد و گرنه بی ادب و یا خودخواه و حتی کافر تلقی می شود. سیدگرایان چنان بدین کار عادت کرده اند که تا دست برسم مصافحه اسلامی دراز شود، دست

آنان بسرعت سرسام آور راکتهای قاره‌پیما به مرز دهان می‌رسد. در سنت اصیل اسلامی فقط بوسیدن دست پیامبر و یا وصی پیامبر اجازه داده شده است و بس .

در اصول کافی (جلد سوم، باب تقییل صفحه ۲۶۷)

این حدیث را می‌خوانیم: شخصی به نام علی بن مزید السابری گفت: خدمت امام صادق (ع) رسیدم دستش را گرفتم و بوسیدم سپس امام فرمود: جز بوسیدن دست پیامبر و یا وصی پیامبر شایسته نیست. [۲۰]

دوم - صدرنشینی :

در مجالس هزاره‌ها، سید خواه عالم باشد و خواه جاهل در صدر می‌نشیند و صدر مجلس برای او اختصاص یافته است. این صدرنشینی را به زبان هزاره‌گی نیز ترجمه کرده‌اند: "سید جیگه" ولی پیشوای بزرگوار اسلام مجلس نشست خود را به شکل دایره‌ای تشکیل می‌داد تا صدرنشین معلوم نباشد .

سوم - پیشی در راه رفتن:

وقتی گروهی راه رفتند اگر در میان شان سیدی باشد، لامحاله در مقدم صف حرکت می‌کند و کسی را یارای پیشی گرفتن بر او نیست. اما پیامبر ما هنگام راه رفتن در وسط صفوف حرکت می‌کرد و جمعی پیشاپیش او و گروهی پشت سرش براه خود ادامه می‌دادند. از مقایسه در میان خصلت‌های مکتب عرب گرای و مسلک سیدگرایی معلوم می‌شود که واقعا به مصداق «شیر را بچه همی ماند بدو» دومی فرزند نخستین است. و نیز از توجه به احکام اساسی اسلام که گفته آمد، این نتیجه بدست می‌آید که اندیشه‌های عرب گرای و اصالت سید درست در نقطه مقابل اسلام قرار دارند.

در پرتو تحقیقات سابق الذکر مکتب سیدگرایی را می‌توان چنین تعریف کرد :

« سیدگرایی عبارتست از تفوق طلبی بر مبنای یک نسبت خاص» و کسی را که از این شیوه تفکر حمایت می‌کند ما او را سیدگرا و یا طرفدار برتری سید بر دیگران می‌نامیم. ستون فقرات مکتب سیدگرایی همان برتری نسب است که اسلام به کرات آنرا محکوم کرده است .

سیدگرایان با سوء استفاده از عقیده مذهبی هزاره‌ها یعنی همان ارادت سرشار به امامان، سیدگرایی راجزء لاینفک شیعه گرای قلمداد کردند و با این بهره برداری بسیار ماهرانه آنرا وسیله نفوذ و اعتبار اجتماعی خود ساختند. پس عامل حیثیت و نفوذ آنان مکتب سیدگرایی است و سوء استفاده از مذهب و دین در استحکام و دوام آن مؤثر واقع شده است.

در اینجا شکی نیست که محبت اهل‌البیت جزء اجتناب‌ناپذیر شیعه بودن است و اهل‌البیت همان امامان معصوم و پاک است و برتری آنان بر دیگران بر اساس نسب استوار نیست بلکه به خاطر مقام رهبری آسمانی شان است. در صفحات گذشته درباره نکوهش تفوق‌طلبی گفتگو کردیم و این بحث را به سخنان آقای فلسفی که توضیح معانی آتی را در بر دارد و خیلی آموزنده است خاتمه می‌دهم.

دانشمند محترم می‌گوید: « رسول اکرم صل‌الله علیه و آله در تعالیم آسمانی خود به پیروان خویش فهماند که تفوق‌طلبی و برتری جویی بی حساب نه تنها ضرر دنیوی دارد و اجتماع را دچار بی‌نظمی و هرج و مرج می‌کند و مفسد گوناگون به بار می‌آورد بلکه این خلق ناپسند از نظر ایمانی و معنوی سبب محرومیت از فیض ابدی الهی در عالم قیامت است.

« تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لافسادا و العاقبه للمتقين» [۲۱]

این خانه سعادت و بهشت آخرت را به کسانی اختصاص می‌دهم که نمی‌خواهند در زمین بلندپروازی کنند و تفوق خود را به ناروا بر دوش دیگران تحمیل نمایند و باعث فساد و تباهی شوند که رستگاری و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است» [۲۲]

شعار تفوق‌طلبی:

همواره تفوق‌طلبان برای تمایز خود از دیگران به یک سلسله شعارهای مادی و معنوی متوسل شده‌اند. منظور از شعار مادی و معنوی در اینجا به ترتیب لف و نشر مرتب همان لباس خاص و عناوین و القاب است. [۲۳]

اصالت عرب و سیدگرایی نیز دارای شعار ویژه خود بوده‌اند. جامه سفید شعار امویان بود عباسیان جامه سیاه رنگ را شعار خود قرار دادند و هرکس بر خلیفه عباسی وارد می‌شد مجبور بود روپوش سیاهی در بر کند که آنرا «سواد» می‌گفتند.

منصور به عمال خود فرمان داد که در سراسر ممالک اسلامی این لباس پوشیدن مجری گردد. [۲۴] مکتب سیدگرایی برای طرفداران خود عمامه سیاه را برگزید تا از شناساندن بی‌نیاز باشد و به مجرد دیدن به وسیله همان عمامه سیاه مشخص گردند. حال آنکه از نظر مکتب شیعه پوشیدن لباس سیاه در نماز «مکروه» است. این مکتب مورد بحث در زمینه القاب همان عنوان ساده قلیل اللفظ و کثیرالمعنی: یعنی واژه «آقا» را بخود اختصاص داده، در عرف سیدگرایان تنها کسی که شایسته این عنوان است «سید» است.

اختصاص این لقب به سادات چنان در میان هزاره‌ها تلقین گشته که هرگاه کسی بگوید: «آغا» آمده، فوراً طرف صحبت می‌داند که «سیدی» وارد شده است. در اثر رواج «تخلص» در میان طلاب و روضه‌خوانان و واعظان هزاره اکنون آنان را نیز به تخلص‌شان یاد می‌کنند و مثلاً می‌گویند: آقای راشدی، ولی هنوز هم سیدگرایان متعصب تخلص آنان را بدون ذکر «آقا» یاد می‌کنند.

ناگفته نماند که بعضی از روشنفکران هزاره وقتی با سادات متنفذ روبرو شوند فوراً دست‌شان را می‌بوسند. مثلاً مبلغ را که در آینده نزدیک به حسابش خواهیم رسید در موارد بسیار دیده‌ایم که دست سیدگرایان را بوسیده است و هرگاه با یکی از آنان روبرو شود او را به عنوان «پیرم» و «مرشدم» خطاب می‌کند او که خود را در زمره ارباب تحقیق محسوب می‌کند اگر تحقیقات منطقی و اسلامی ما را در این مقاله با دقت بخواند [۲۵] شاید در رابطه با افراد سیدگرا، عادت دست بوسیدن و «پیرم» و «مرشدم» گفتن را ترک کند. در هر حال خواه این عادت ناپسند را ترک کند و یا ادامه دهد از نیش خامه (بیدار) ما در امان نخواهد بود.

پس باید افزود که واژه «آقا» را به فارسی کلمه «سید» می‌دانند. پس سیدگرایی با آفاگرایی مرادف است. و آقایی در پیشگاه اسلام مردود است چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که آقایی طلب می‌کند سرانجام به پرتگاه هلاکت و تباهی کشیده خواهد شد». [۲۶]

شخصی به یکی از هادیان مکتب اسلام «یاسیدی» (آقای من) خطاب کرد، آن رهبر بزرگوار فرمود: این خطاب را ترک کن زیرا همه ما برابریم. «این روایات بر ادعای آقایی که جوهر سیدگرایی است کاملاً خط بطلان می‌کشد».

سیدگرایان عقیده دارند که سادات نسبت به دیگران به خداوند نزدیکترند و خداوند به خاطر سیادت شان آنها را مورد نظر خاص خود قرار داده است لذا در همه اوقات گوش بفرمان سید می‌دارد تا دعای بد و یا دعای خوب او را در مورد "مردان" فوراً اجابت کند، این عقیده نیز ریشه اسلامی ندارد. بنی اسرائیل درباره خود چنین عقیده داشتند و خداوند در قرآن کریم در آیات متعدد سوره بقره آنها را به علت همین شیوه تفکرشان سرزنش کرده است. آنها می‌گفتند: « ما فرزندان و دوستان خدا هستیم.» [۲۷] و یا اینکه می‌گفتند: « هرگز آتش دوزخ جز چند روزی اگر گنه کار باشیم به ما نخواهد رسید.» [۲۸]

مفسران حوزه علمیه «قم» در تفسیر همین آیه شریف نوشته‌اند:

«... پروردگار بزرگ به هیچ کسی نظر خصوصی ندارد و نسبت به احدی کینه و عداوت نمی‌ورزد، بهشت و نعمت‌های آن مربوط به نیکوکاران است از هر طایفه و هر قبیله که باشند. و مجازات‌های جهنم کیفر بدکاران از هر گروه که باشد. اما اینکه بنی اسرائیل تافته‌ای جدا بافته و گل سر سبد باشند دلیلی از نظر خرد برای آن نمی‌توان پیدا کرد و با عدالت نیز نخواهد سازگار بود، نه بنی اسرائیل و نه هیچ قوم دیگر.»

فرمول قدیم رابطه:

عرب‌گرایی امویان و عباسیان رابطه عرب را با غیرعرب بر مناسبات شبه آقا و برده استوار کرده بود. "مولی" هم بردگان و هم آزادگان غیرعرب را شامل می‌شد. مردمان آزاده غیرعرب به آقایی عربها گردن نهاده بودند و مانند بردگان از آنان بی‌چون و چرا اطاعت می‌کردند.

ولی مکتب سیدگرایی خاصه در میان هزاره‌ها رابطه سید را با هزاره بر شالوده پیوند پیر- مرید بنا کرد. سیدگرایان این رابطه را از تصوّف به عاریت گرفتند و آنرا از محتوای صوفیانه‌اش تجرید کردند و به جای آن محتوای ویژه خود را گذاشتند.

در تصوّف سالک یا مرید در طی مراحل عرفانی خویشتن را به راهمایی "پیر" یا انسان کامل نیازمند می‌دانست و در نظر او محال بود که مرید بتواند بدون ارشاد "پیر" راه خود را بسوی سر منزل مقصود بگشاید. پیر نیز خود را مکلف می‌دانست که لحظه در تربیت مرید اهمال نورزد و می‌کوشید که او را از رهبری خود بهره‌مند گرداند.

اما در مکتب سید گرایبی، پیر هیچ مسئولیتی در پرورش معنوی مرید خودش احساس نداشتند تنها می توانستند برای مریدش تعویذ بنویسد و طالعش را معلوم نماید و برایش استخاره و دعا کند. هر خانواده هزاره بدون استثنا یک پیر دارد.

علاوه بر امور مذکور پیر کمر مرید رابه تار و یا تکه‌ای می‌بندد. این کار در عمر مرید یکبار و طبق تشریفات خاصی صورت می‌گیرد و در مقابل آن پیر فی المجلس تحفه و هدایای گرانبها و یا پول نقد از مرید دریافت می‌دارد. بعضی خانواده‌های مرفه هزاره دو پیر دارند، یکی پیری که کمر را می‌بندد و دیگر پیری که تعویذ می‌دهد. هر خانواده طبق استعداد مادی خود بز و یا گوسفند و یا مقداری پول را بحیث نذر پیر در هر سال اختصاص می‌دهد.

معمولاً پیرها در ایام تیرماه [پاییز] بخانه‌های مریدان می‌روند، و نذرها را جمع می‌کنند، تعویذ مورد ضرورت را می‌نویسند و کمرهای مریدان را می‌بندند. مقام پیری از یک سید به سید دیگری یعنی از پدر به پسر به ارث منتقل می‌شود. و حال آنکه در تصوف این مقام، ارثی نیست بلکه اکتسابی است. و در این مقام پیری در نسب استوار است و در اینجا (در تصوف) به ریاضت و مجاهدت زاهدانه صوفی.

رابطه پیری و مریدی که از تصوف اسلامی بعد از اسلام گرفته شده طبعاً رفت و آمد پیر را به خانه مرید آسان و بدون مانع می‌سازد. و همه فاصله‌ها را در میان پیر و مرید و اعضای خانواده مرید از میان بر می‌دارد و تماس صمیمانه‌ای در میان آنها ایجاد می‌کند همین آسانی و بدون مانع مراد رفت و آمد متاسفانه دو صفحه سیاه در تاریخ روابط سید و هزاره باز کرده که مطالعه آن دو صفحه تاریک و ننگین، در دل هر انسان شریف اعم از افراد با احساس سید و هزاره اندوخته است که مثال فراوان و توصیف‌ناپذیر پدید می‌آورد.

اینک به مقصد بیان حقیقت تاریخ نه تحریک احساسات شمه‌ای از آن "سواد" را روی این "بیاض" می‌آوریم تا مایه پند و حکمت و عبرت باشد.

هتک ناموسی:

برخی از سادات از پیری و مریدی که کار مراد شائرا در خانواده‌ها بی نهایت آسان ساخته است، سوء استفاده کرده‌اند. آنها در بعضی از خانواده‌های گمنام و فقیر و بیچاره هزاره مرتکب

گناه کبیره هتک ناموس شده‌اند زیرا میدانند که اینگونه خانواده‌ها نمی‌توانند صدای مظلومانه خود را به جایی برسانند، قصه‌های شرم آور و ننگین تجاوز آنان معمولا دهان به دهان می‌گردد و گاهی به شکل مزاح افتضاح آور در مجالس دوستانه! نقل می‌شود. همین اکنون همه آن قصه‌های واقعی از زبان مردم در کتابی گرد آوری شده و نام افراد جنایت کار با همه خصوصیات آنها بطور مشروح در آن ثبت گشته است ولی ما به خاطر حفظ وحدت و جلوگیری از طغیان احساسات مردم هزاره حتی از ذکر یک نمونه مشخص در اینجا خودداری می‌کنیم. آقایان خود می‌دانند که: «دلده شوره»

جاسوسی به نفع ستمگران:

اگر جاسوسی بتواند اعتماد مردم را جلب کند و در هر خانه‌ای بدون مانعی رفت و آمد نماید، مسلما در کار پلید خود موفق است، و برای دستگامی که او را بدین وظیفه ناپاک گماشته است خدمات فوق العاده سودمند! انجام می‌دهد. در میان هزاره آنکه بی نهایت قابل اعتماد است «سید» است. زیرا او به مثابه «پیر» هم ارادت و هم اعتماد آنها را بخود اختصاص داده است. روی این اصل طبقات حاکمه همواره افرادی از سادات را برای جاسوسی در میان هزاره استخدام می‌کنند. چنانکه امیر عبدالرحمان به منظور مقهور کردن هزاره‌ها بعضی از افراد سید را برای جاسوسی در هزاره جات مورد استفاده قرار داد. مؤلف دانشمند سراج التواریخ در وقایع ۱۳۰۶ هجری قمری پرده از این راز برداشته است: «در روز هشتم ماه رمضان حکمرانان غزنین و قندهار و پشت رود و سیقان و کهمرد چون سردار محمدحسین خان و سردار نور محمد خان و مولا دادخان و میر بدل بیگ را که اطراف شرقی و جنوبی و شمالی کوهستان هزاره جات به حکومت قیام داشتند در حضور اقدس فرمان رفت که از هر طرف دوتن مرد هشیار، راست کار، مامور نمایند که داخل جبال هزاره جات شده، مقدار مسافت و سهل و صعوبت و منحنی و مستقیم طرق و مواضع حرکت و فرود سپاه و تنگی و فراخی راه و جمعیت مردم، سکنه‌اش با معمورات و مطمورات ایشان دیده و دانسته همچنان منزل به منزل طی مراحل کرده در مزار شریف حاضر پیشگاه سعادت پایگاه خلافت شوند تا بوجه صحیح و طبق واقع حضرت والا را اطلاع دست دهد که از کدام راه با چه قدر لشکر و سامان عبور نموده ره سپر تواند شد» [۲۹]

از عبارت سابق الذکر هدف گماشتن و فرستادن جاسوس در هزاره جات واضحاً معلوم می‌شود که یک هدف نظامی است و میتوان آنرا چنین خلاصه کرد:

اول - معلوم نمودن خصوصیات راه.

دوم - طرق و مواضع حرکت سپاهیان.

سوم - برآورد جمعیت و ساکنان هزاره جات

در نظر عبدالرحمان جاسوسی که برای انجام خدمات فوق گماشته می‌شود باید «مرد هوشیار راست کار» باشد.

در باب انتخاب چنین مردی به مؤلف دانشمند گوش فرا دهید: «از آن سو چون فرمان گماشتن راه شناس حضرت والا در قندهار پرتو وصول افگند سردار نورمحمد خان حکمران آنجا» سید شاه نجف «نام ساکن چاردهنه و محمد جان نام گندگانی قوم قزلباش را از قندهار در روز غره ماه شوال رهسپار ارزگان نموده امر کرد که از ابتدای خاک سرزمین هزاره باغیه تا انتهای آن همه جا را نیک دیده و مشاهده کرده راه و بیراه و گذرگاه لشکر و انبوهی مردم آن بوم و بر را نوشته خود را به حضور انور رسانند.» [۳۰]

سرانجام امیر عبدالرحمان به انتخاب «مرد هشیار راست کار» توفیق یافت و او را از میان «پیرها» و کسانی که پیوند مذهبی با هزاره‌ها دارند برگزید، زیرا یکی به علت «سید بودن، هم مذهب بودن» خود و دیگری به سبب «پیوند مذهبی» خویش مورد اعتماد هزاره‌ها بودند و می‌توانستند بدون مانع در میان هزاره جات بروند و معلومات مورد ضرورت دربار ستمگر امیر را برای مغلوب کردن هزاره‌ها فراهم آورند.

ملا فیض محمد، فلسفه انتخاب جاسوسها را از میان سادات و هم مذهبهای هزاره با روشنی هر چه تمامتر چنین شرح داده است:

«مقارن اینحال سید نجف ولد سلطان شاه که مردم هزاره‌اش نیک پنداشته و اعتقادی به او داشتند با محمد جان نام تاجر قوم قزلباش که از سبب تجارتش در هزاره جات با بزرگان هزاره معرفت نامه (تامه) داشت و حکمران قندهار چنانکه گذشت مامور تحقیق طرق و شوارع هزاره جات کرده بود و سید باباشاه و سید عبدالوهاب و سیدنبی نامان گماشتگان حکمران غزنین و عبدالرسول

خان سد و زایی و عبدالنبی نام قوم بروتی ماموران حاکم پشتروود وارد مزار شریف شده باریاب گشتند و حضرت والا به لحاظ اینکه راهها و گذرگاههای هزاره جات را نیک علم آورده و نقشه سهل و صعب آن کوهستان را باموضع هبوط و منازل حرکت و فرود بر طبق مقصود از شرف ملاحظه اقدس گزارش دادند، هر یک را در ماهی ۳۶ روپیه تنخواه معین فرمود." [۳۱]

جاسوسان معلومات مورد علاقه امیر بیدادگر را فراهم آوردند و او بر مبنای همان اطلاعات دقیق نقشه مغلوب کردن هزاره‌ها را پی ریزی کرد و طبق آن سپاهیان خونخوار خویش را بدانسوی سوق داد و آنچه کرد.

ملاحظه و دقت کنید که چگونه برخی از افراد سید در آن زمان کار مقهور کردن هزاره‌ها را تسهیل کرده و با کمال هشیاری و صداقت! کمر خدمت در خدمت ستمگران بسته بودند. مزد ناچیز ۳۶ روپیه در قبال نذر و خمسی که از هزاره‌ها می‌گرفتند ناچیزتر از آنست که بتوان روی آن حساب کرد

در اینجا لازم است بگوییم که ما هرگز نمی‌خواهیم مصداق این عمل زشت را تعمیم دهیم و خدای نخواستہ تمام سادات را بدان متهم سازیم. در میان آنها نمونه‌های بسیار ارجمندی هم وجود داشته و دارد که با ما همدرد و هم احساس بوده‌اند و هستند.

و اینک از دو شخصیت به عنوان ابراز حق‌شناسی یاد می‌کنیم.

بلخی بزرگ:

مرحوم سیداسماعیل بلخی سخنور و دانشمند و سیاستمدار معروف، درخشان‌ترین و انسانی‌ترین چهره سادات هزاره است. او هزاره‌ها را بسیار دوست می‌داشت و هواخواه پرشور بیداری و تحرک آنها بود. پس از دوران طولانی زندان در منابر و مجالس عمومی با بیان شیوا و دل‌انگیز و افسونگر خود هزاره‌ها را تشویق می‌کرد که پسران و دختران خود را علی‌رغم موانع سرکاری به مکاتب شامل سازند تا بزیور علوم ثمربخش معاصر آراسته شوند و سپس دانش خود را در خدمت مردم قرار دهند. در آن زمان که عموم ملایان هزاره و سید رفتن به مکاتب عصری را نشانه کفر و بی‌دینی می‌پنداشتند و هزاره‌ها را از آن منع می‌کردند، سخن تشویق‌کننده بلخی در آن باب جنبه مرقی داشت و بسیار سودمند بود. وی به هزاره‌ها توصیه می‌کرد که ریسمان

حمالی را بیک سو نهند، کارهای حقیر را ترک کنند و به کسب و کار آبرومندانه پردازند. خلاصه بلخی یک سخنور مذهبی متعهد بود و در برابر جامعه احساس مسئولیت می‌کرد. او طرفدار سرسخت برابری و برادری و دوستی هزاره و سید و قزلباش بود. ما مساعی انسانی او را در این مورد دارای اهمیت تاریخی در حیات معاصر هزاره‌ها میدانیم و همه را قابل تحسین و تمجید می‌شماریم. خصوصیتی که به چهره بلخی صبغه ملکوتی می‌دهد و آن را در بستر زمان فناپذیر می‌گرداند آنست که در برابر خودش با دیگران کوچکترین نشانه تفوق‌طلبی دیده نمی‌شد. در همان نخستین لحظات تصادف و آشنایی در میان خود و دیگران رشته عمیق دوستی و رفاقت را برقرار می‌کرد.

**بلخی عمامه سیاه را که علامت ممیز (تممیز) سیدگرایان است هرگز بر سر نمی‌گذاشت، ما
خاطره بلخی بزرگ را همواره گرامی می‌داریم. روانش شاد.**

شهرستانی:

شخصیت دیگر معاصر نویسنده توانا شاه علی اکبر شهرستانی است. این جوان منزوی و گوشه گیر در طی پانزده سال اخیر در تهیه و تدارک فلکلور (فرهنگ عوام) و لغات مستعمل و مهجور لهجه هزاره گی اشتغال دارد. تاکنون ماحصل تحقیقات خود را به صورت مقالات در مجله ادب نشر کرده است. آثار محققانه شهرستانی درباره رسوم و رواجها و کلمات هزاره گی نشان بارزی تواند بود از ادای دین او نسبت به مردمی که در دامان پرمهر و اخلاص شان این نویسنده محترم پرورش یافته است و از آن مردم ارادتها دیده است .

قراری که از علاقه نویسنده دانشمند به گردآوری فرهنگ عوام هزاره معلوم می‌شود او می‌خواهد که عمر عزیز خود را بر سر این کار بگذارد. ما در حالیکه زحمات دانشمندان شهرستانی را در راه تألیف و گردآوری و نشر تحقیقی فلکلور مردم خود فوق العاده می‌ستائیم از خداوند کریم بزرگ برای او عمر دراز و ثمربخش می‌خواهیم. آری، «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار» .

نمونه‌های در حال آزمایش

در خلال چند سال اخیر طلاب علوم دینی اعم از سید و هزاره در اثر آشنایی با افکار روز و روحیه واقعی اسلام در منابر و مجالس بیشتر مسایل اجتماعی را طرح می‌کنند و در پیرامون آن به گفتگو می‌پردازند. مسئله “تبعیض” غالباً سخنرانیهای روحانیان روشنفکر را تشکیل میدهد. بحث آنان درباره تبعیض معمولاً بسیار کلی و مبهم است خاصه هیچ اشارت در باب سیدگرایی در گفتارشان به نظر نمی‌رسد. واعظان هزاره از ترس تکفیر سکوت می‌کنند و مبلغان سید از بیم به خطر افتادن نفوذ شخصی خود دم بر نمی‌آورند. در این میان بعضی از سخنوران هزاره با پذیرش خطر تکفیر و توهین، گاهگاهی سیدگرایی را محکوم می‌کنند ولی در جمع روحانیون روشنفکر سادات تاکنون واعظی ولو بر سبیل رمز و کنایه سخنی در ذم و قبح سیدگرایی نگفته است. طوریکه شنیده می‌شود می‌گویند در میان آنان افرادی هستند که قلباً به اصل برابری و برادری اسلامی ایمان دارند. و سیدگرایی را براساس آن اصل مردود می‌دانند ولی “مصلحت” نمی‌بینند که در مجالس عمومی و روی منابر بی پرده مسئله را طرح کنند یعنی از ملایان منتفذ خود می‌ترسند. حالا درباره آنها سئوالی پیش می‌آید که چرا آنها در صورتیکه سیدگرایی را ضد اصول و برابری و برادری اسلامی محسوب می‌کنند علناً در آن باره سخن نمی‌گویند و ذهن مردم را روشن نمی‌سازند؟ مفهوم این “مصلحت” اختراعی چیست؟ اگر زبان کاشف مکنونات قلبی است وقتی که آن را فرو بسته‌اند، چگونه می‌توان به ایمان قلبی شان به موضوع مورد بحث پی برد و آگاه شد؟

روحانی روشنفکری که بیش از دیگر روحانیان خودش در محافل خصوصی سیدگرایی و مغول گرایی را رد می‌کند، آقای عالم است .

جوانان از خود می‌پرسند که چرا آقای عالم در مجالس بزرگ طبق دساتیر اسلامی بر موضوع، روشنی نمی‌اندازد؟ این پرسشها را ما نمی‌توانیم پاسخ دهیم گفتار و کردار خود روحانیان مورد نظر می‌تواند بیانگر موقف شان باشد. ما ناظر اوضاع هستیم. اگر در آینده آنها در موضع دفاع از ستمکشان هزاره‌ها و رد و تکذیب سیدگرایی قرار گرفتند، تبعیض را در همه اشکالش مورد انتقاد کوبنده قرار دادند و تفوق‌طلبی را در همه مظاهرش محکوم کردند، مورد تأیید و احترام ما

خواهند بود. در غیر آن ما بی آنکه کوچکترین اهمیتی به تبلیغات زهرآگین شان قایل شویم، بی آنکه جزئی‌ترین هراسی از تکفیر و تفسیق و تلعین آنها داشته باشیم به راه خود که راه تحقق برادری و برابری و دوستی کامل در میان همه ملیت‌های کشور است ادامه می‌دهیم. معاشق شدید عدالت اجتماعی هستیم و عاشق در طریق رسیدن به معشوق از طعن طاعنان نمی‌ترسد و از دشنام و توهین بدخواهان نمی‌هراسد.

در ره منزل لیلی که خطرناک است به جان

شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

فورمول نوین رابطه «انمال المؤمنون اخوه»:

قبیله سادات دیر زمانی است که در میان هزاره‌ها زندگی می‌کنند. رشته مذهب شریف شیعه آنها را به یکدیگر پیوند داده است. تا زمانیکه هزاره‌ها در خواب طولانی خود بسر می‌بردند اتحاد و دوستی در میان آنها و سادات بر شالوده پیری و مریدی قرار داشت و در این رابطه تفوق‌طلبی سیدگرایان برای هزاره‌ها قابل لمس نبود زیرا انسان غفلت زده و فرو رفته در خواب نادانی احساس درد اجتماعی را از دست می‌دهد.

اکنون هزاره‌ها از خواب دیرین بیدار گشته‌اند. در میان حالت خواب و بیداری یعنی مرحله “فازه” کشیدن قرار دارند. در این مرحله انسان می‌تواند پدیده‌ها را به طور مبهم درک و احساس کند. اکثریت هزاره فعلا در همین موقف انتقالی هستند. تبعیض و نابرابری را روی استخوانهای خود احساس می‌کنند ولی بی آنکه عامل و یا عوامل آنرا بدرستی بفهمند. همه توده‌ها از این مرحله گذشته‌اند. اما عده کثیری از آنها و مخصوصا روشنفکران شان اعم از روحانیان و جوانان حالا به کلی بیدار گشته‌اند و می‌خواهند مردم خود را به این مرحله بکشانند و آنها را در مقابل تمام اشکال تبعیض، استثمار و ستم و منجمله سیدگرایی آگاه نمایند. منطق شان، چنانکه گذشت منطق انسانی و برابری و دوستی است.

ما در حالیکه خود را عمیقا طرفدار برقراری اصول مساوات و اخوت و محبت در میان همه ملیتها می‌دانیم خواستار آنیم که روابط ضداسلامی پیری و مریدی که بر مبنای تفوق‌طلبی نسبی بنا یافته، به رابطه بشری برابری و برادری در میان سادات و هزاره‌ها مبدل گردد.

رابطه قدیم چنین بود:

سادات = آقا، پیر

هزاره = نوکر، مرید

رابطه پوسیده باید جا را به رابطه نوین ذیل خالی کند:

سید = برادر

هزاره = برادر

یعنی:

سید مساوی است با هزاره.

هزاره = سید.

ما طرفدار رابطه دوم هستیم و سیدگرایان حافظ و پاسدار رابطه نخستین. تادیده شود که سادات واقعا مسلمان روشنفکر کدام را می پسندند؟

نتیجه مباحث گذشته:

۱- نژادپرستی را در همه جلوه‌های ناپسندش اعم از عرب گرابی و مغول گرابی و آریایی گرابی محکوم می کنیم.

۲- ما با سادات مخصوصا با فقیران و روحانیان و روشنفکران مترقی شان پیوند عمیق و دوستی در خود احساس می کنیم.

۳- با صدای بلند مخالفت خود را با سیدگرایی که هیچ ربطی به اسلام و تشیع علوی ندارد و ته مانده عرب گرابی و تشیع صفوی است اعلام می داریم.

۴- شعار حیات بخش برادری و برابری در میان زحمتکشسان ستمکش و آزادی از ستم و استثمار جوهر اندیشه ما را تشکیل می دهد.

در پایان مقاله دعا می کنیم که خداوند بزرگ ما را به راه خود که راه عدالت، مساوات و اخوت است راهنمایی فرماید و از گزند خناسان مردم آزار حفظ کند.

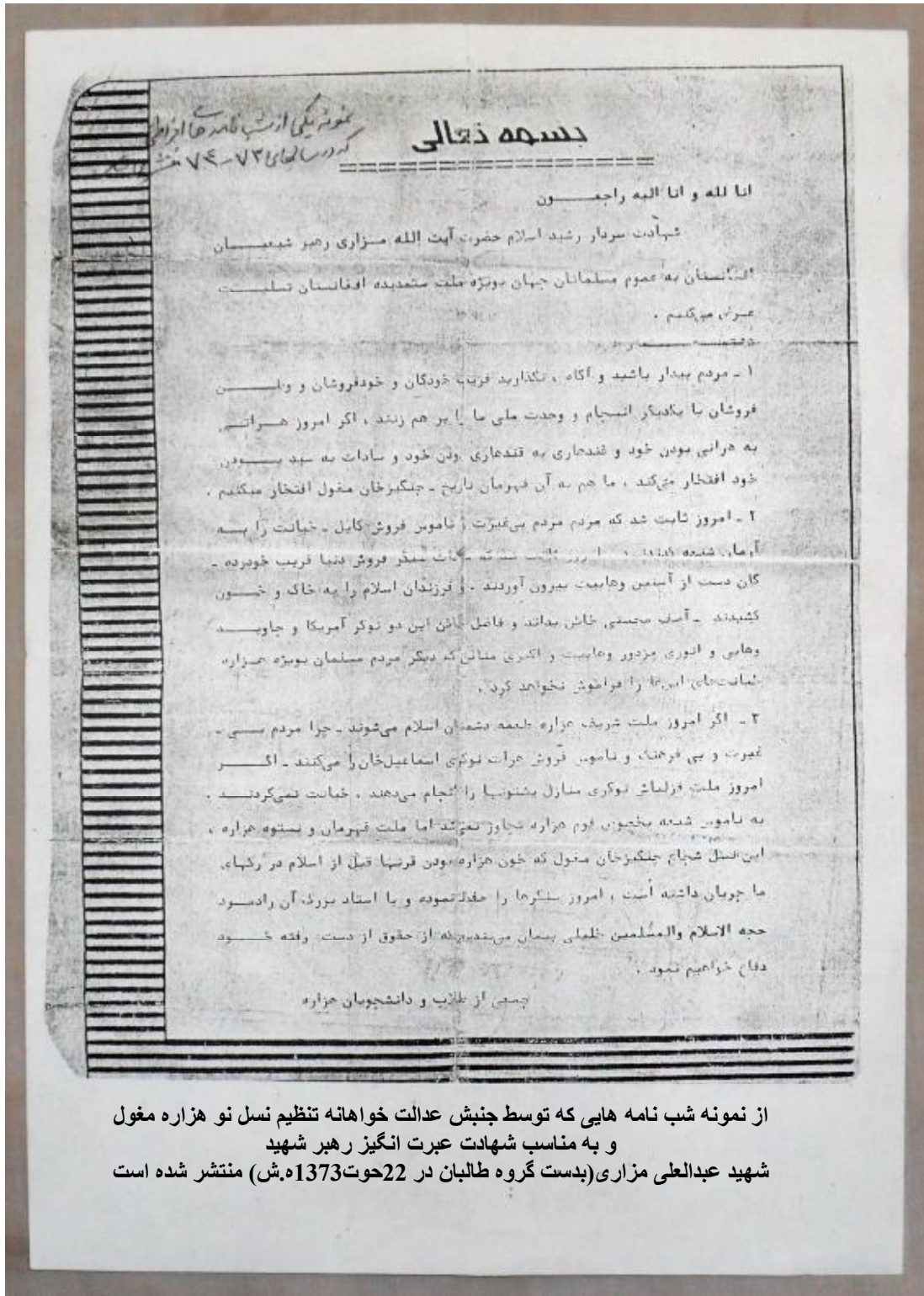
<http://www.muhaier.com/dari/%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D9%88-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%D9%8A%D8%AE/1407-%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%88-%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84-%D8%B3%DB%8C%D8%AF-%DA%AF%D8%B1%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86.html>

پی‌نوشت‌ها

- 1- الم نخلقکم من ماء مهین فی قرار مکین الی قدر معلوم فقدره نافنعم القادرون"
مرسلات آیات ۱۹- ۲۳
- 2 - والله خلقکم من تراب ثم من نطفه ثم جعلکم ازواجاً" فاطر، آیه ۱۰
- 3 - **عدالت اجتماعی در اسلام**، ص ۱۲۰
- 4 - یا ایهاالناس اتقوا بکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء(سوره نساء آیه ۱) از این پیام خدایی واضحا دانسته می‌شود که انسان از یک اصل بوده، برادر نسبی یکدیگرند و در اصل و پیدایش همه مساویند. پس اگر همه انسانها از لحاظ منشأ و خلقت خود برادر و برابرند بدون شبهه سید و هزاره و امثالشان در همان اصل اشتراک دارند و برابر و برادرند
- 5 - یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم. (سوره حجرات آیه ۱۳)
- 6 - **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۰۷: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من تعصب او تعصب له فقد خلع الایمان من عنقه
- 7 - **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۰۷: سئل علی بن الحسین علیه السلام عن العصبیه التي یأثم صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرمن خیار قوم آخرین و لیس من العصبیه ان یحب الرجل قومه و لکن من العصبیه ان یعین قومه علی الظلم
- 8 - **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹
- 9 - **اصول کافی**، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹-9 []
- 10- **ترجمه و شرح نهج البلاغه**، بقلم فیض الاسلام، ص ۲۹۴
- 11 - من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یعرف به وجوه الناس الی نفسه و یقول انا رئیسکم فلیتنبؤ مقعده من النار" گفتار فلسفی ج ۲ ص ۳۲۲
- 12 - **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۶۹۸-۶۹۹
- 13 - **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۸۰۱
- 14 - **تاریخ تمدن اسلام**، صفحات ۶۹۳، ۶۵۴، ۴۳۰
- 15 - **تاریخ تمدن اسلام**، صفحات ۶۹۳، ۶۵۴، ۴۳۰

- 16 - **تاریخ تمدن اسلام**، صفحات ۶۹۳، ۶۵۴، ۴۳۰
- 17 - **تاریخ تمدن اسلام**، ص ۸۰۱
- 18 - از جمله آیه‌الله حکیم و آیه‌الله خمینی دختران خود را به عقد ازدواج غیر سید در آوردند. (ح.ی)
- 19 - **تاریخ اسلام**، ص ۶۹۸
- 20 - اصل حدیث پس از حذف نام راویان: قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام در اینجا مفید "فتناولت یده فقبلتها فقال. اما انھالا تصلح الالنبی او وصی نبی کلمه "الا حصر است و از سیاق کلام نیز مفهوم حصر کاملا دانسته می‌شود
- 21 - سوره ۲۸ آیه ۸۳
- 22 - **بزرگسالان و جوان**، ص ۲۳۴
- 23 - در حیات اجتماعی غالباً لباس ویژه یا عنوان و لقب محض برای شناسایی است نه برتری
- 24 - **تاریخ تمدن اسلام**، صفحه ۹۴۹
- 25 - روشنفکران و محققان بزرگ بجرم آنکه سخنان تازه‌ای داشته‌اند، همواره از سوی هوچیان و عوام فریبان مورد تهمت و تکفیر قرار گرفته اند. فضای جهل پرور افغانستان چنان بسود آنان بود که مبلغ شهید مجبور شده است چنین وانمود سازد که نویسنده این مقاله کسی دیگر است. (ح. ی)
- 26 - نحن ابناءالله و حباءه " مائده آیه ۱۸
- 27 - قالوا الن تمسنا النار الا ایاما معدوده" بقره آیه ۸۰
- 28 - **سراج التواریخ**، ج ۲، ص ۶۴۱، چاپ کابل
- 29 - **سراج التواریخ**، ج ۳، ص ۶۴۳، چاپ کابل
- 30 - این نمونه جزئی کوچکترین تأثیر منفی بر مناسبات دوستانه فی مابین هزاره و قزلباش وارد نمی‌کند زیرا در میان هر قومی به شمول خود هزاره اینگونه اشخاص بوده‌اند و هستند (نویسنده).
- 31 - سوره حجرات آیه ۱۰

20 سال بعد ← ما به قهرمان تاریخ چنگیزخان مغول افتخار میکنیم



از نمونه شب نامه هایی که توسط جنبش عدالت خواهانه تنظیم نسل نو هزاره مغول
و به مناسب شهادت عبرت انگیز رهبر شهید
شهید عبدالعلی مزاری (پدست گروه طالبان در 22 حوت 1373 ه.ش) منتشر شده است

بسمه تعالی

انا لله و انا اليه راجعون

شهادت سردار رشید اسلام حضرت آیت الله مزاری رهبر شیعیان افغانستان به عموم مسلمانان جهان
بویژه ملت ستمدیده افغانستان تسلیت عرض می کنیم .

هشدار:

1 - مردم بیدار باشید و آگاه ، نگذارید فریب خوردگان و خود فروشان و وطن فروشان با یکدیگر
انسجام و وحدت ملی ما را برهم زنند ، اگر امروز هراتی به هراتی بودن خود و قندهاری به قندهاری
بودن خود و سادات به سید بودن خود افتخار می کند ، ما هم به آن قهرمان تاریخ - چنگیزخان مغول
افتخار میکنیم .

2 - امروز ثابت شد که مردم مردم بی غیرت و ناموس فروش کابل - خیانت را به آرمان شیعه کردند
و امروز ثابت شد که سادات سنگر فروش دنیا فریب خورده - گان دست از آستین وهابیت بیرون
آوردند. و فرزندان اسلام را به خاک و خون کشیدند - آصف محسنی خائن بداند و فاضل خائن این دو
نوکر آمریکا و جاوید وهابی و انوری مزدور وهابیت و اکبری منافق که دیگر مردم مسلمان بویژه
هزاره جنایت های این ها را فراموش نخواهد کرد .

3 - اگر امروز ملت شریف هزاره طعمه دشمنان اسلام می شوند - چرا مردم بی - غیرت و بی فرهنگ
و ناموس فروش هرات نوکری اسماعیل خان را می کنند - اگر امروز ملت قزلباش نوکری منازل
پشتونها را انجام می دهند ، خیانت نمی کردند ، به ناموس شیعه و بخصوص قوم هزاره تجاوز نمی شد.
اما ملت قهرمان و نستوه هزاره ، این نسل شجاع چنگیزخان مغول که خون هزاره بودن قرنهای قبل از
اسلام در رگهای ما جریان داشته است ، امروز سنگرها را حفظ نموده و با استاد بزرگ آن رادمرد
حجه الاسلام و المسلمین خلیلی پیمان می بندیم که از حقوق از دست رفته خود دفاع خواهیم نمود.

جمعی از طلاب و دانشجویان هزاره

چگونگی شکل‌گیری جنبش مغولیستی در افغانستان (بخش دوم)

مصباح زاده

محرومیت قوم هزاره بهانه مناسبی بود که کمونیست‌ها و قوم‌گرایان توانستند با استفاده از آن در میان قشرها مختلف این قوم اعم از روحانی، کسبه، دانشجو، جوانین و غیره نفوذ کنند و سرانجام در پوشش حزب وحدت سنگرهای حوزه و روحانیت را تسخیر کرده و به اهداف خود دست یابند و بدست مدعیان پاسداری از مکتب اسلام و تشیع، جامعه زجر کشیده شیعی را به تباهی بکشانند.

شنبه ۳۱ ثور ۱۳۹۰ ساعت ۱۲:۳۹ : تاریخ انتشار

تذکر: با پوزش از خوانندگان محترم خاطر نشان می‌شود که بعد از سطر ۶۴ حدود ۳۰ سطر دیگر با رنگ آبی اضافه شده است.

در سال ۱۳۴۳، پس از آن‌که قانون اساسی جدید افغانستان که در آن تشکیل احزاب سیاسی پیش‌بینی شده بود، به تصویب رسید، فضای سیاسی برای دومین بار در دوره سلطنت محمد ظاهرشاه باز شد. گرچه هنوز قانون احزاب به تصویب نرسیده بود اما گروه‌های کمونیستی و غیر کمونیستی شروع به فعالیت کردند. احزاب کمونیستی خلق، پرچم و شعله جاوید، یکی پس از دیگری ابراز وجود کردند و در دانشگاه کابل و مدارس به عضوگیری پرداختند. این گروه‌ها با تلاش‌های وسیع تبلیغاتی و براه انداختن تظاهرات خیابانی مبارزه سیاسی را به انحصار خود درآوردند. در آن زمان مارکسیسم - لنینیسم، ایدئولوژی بسیاری از مبارزین و انقلابیون جهان سوم بود و بازار گرمی داشت. محرومیت و عقب‌ماندگی‌های شیعیان سبب شد که عده‌ای از جوانان و روشنفکران شیعه به گروه‌های کمونیستی و بخصوص احزاب پرچم و شعله جاوید پیوستند. البته بیشتر آنان به گروه مائوئیستی شعله جاوید گرایش داشتند و این گرایش چند دلیل داشت. اول این که مائوئیست‌ها نسبت به کمونیست‌های طرفدار مسکو پرشورتر و انقلابی‌تر جلوه می‌کردند و این جلوه برای جوانان بی‌تجربه و احساساتی و عقده‌ای جذابیت داشت. دوم این که رهبری این گروه شورایی بود و قوم خاصی در آن نقش برتر نداشت و این وضعیت باعث آن شده بود که اکرم یاری و برادرانش که پرورش یافته دربار ظاهرشاه و از هزاره‌های جاغوری بودند در کادر رهبری گروه مذکور نقش برجسته داشته باشند؛ و سوم این که مائوئیست‌ها پیرو خط پکن بودند و با توجه به این که هزاره‌های آنها خود را از نسل مغول می‌دانستند یک نوع احساس همبستگی و حتی افتخار نسبت به چینی‌ها می‌کردند. این احساس، آنها را در مقابل هیئت حاکمه که سال‌ها از ظلم و ستم آنان در رنج بودند و همچنین در برابر دین و مذهب که آن را عامل تخریب و عقب‌ماندگی خود می‌پنداشتند، تحریک می‌کرد.

کمونیستهای جامعه شیعه و بخصوص هزاره‌ها، راه‌هایی از شر استبداد و عقب ماندگی را تنها از طریق مبارزه بر اساس اندیشه کمونیستی جستجو می‌کردند و مذهب را سدی در برابر این مبارزه می‌پنداشتند؛ بنابراین، از هرچه که به اسلام و تشیع ارتباط داشت و بخصوص سادات و علمای دینی نفرت داشتند. جرم سادات از نظر کمونیست‌های هزاره مضاعف بود، چرا که آنان اولاً مبلغان اصلی مذهب و عامل فریب و بدبختی مردم خوانده می‌شدند و ثانیاً از لحاظ نژادی عرب و برتری طلب ارزیابی می‌گردیدند که به نام اسلام و نسبت داشتن به پیغمبر (ص) خود را از هزاره برتر دانسته و تفوق می‌طلبند! عده‌ای از خوانین و ریاست‌طلبان هزاره از هر قشری نیز متوسل به اندیشه‌های انحرافی و گروه‌های کمونیستی شدند. آن‌ها از یک‌سو در سطح ملی از سلطه و استبداد پشتون‌ها رنج می‌بردند و از سوی دیگر اقتدار معنوی علما و سادات را مانعی در برابر گسترش قدرت و نفوذشان در میان مردم می‌دیدند.

قابل ذکر است که شیعیان افغانستان اعم از هزاره و غیر هزاره و نیز برادران اهل سنت از هر قوم و طایفه‌ای، علما و بزرگان سید را بر همتایان غیرسید آنان ترجیح می‌دهند، حتی افراد عادی سید را بیشتر از دیگران احترام می‌کنند. این وضعیت در میان سایر اقوام افغانستان اعم از شیعه و سنی محفوظ است، تنها در میان هزاره‌ها توسط کمونیست‌های مغول‌یست به چالش کشیده شده است. در ایجاد این چالش بیشتر از همه روشنفکران طلبه‌نمای مغول‌یست و بعضی علمای ریاست طلب نقش دارند.

از خوانین، کسانی که کمونیست شده و یا به هر شکل دیگری، انحراف فکری پیدا کرده بودند می‌توان از میرخادم حسین بیک (رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره در زمان دکتر نجیب و نماینده مجلس شورای ملی در زمان ظاهرشاه)، حاجی غلامرسول، حاجی برکت، حاجی صالح ترکمنی و غیره نام برد. شیخ اسماعیل مبلغ، شیخ غلامحسین رضوانی، شیخ فکور- از فرقه اسماعیلیه که در سال‌های اخیر در کمیسیون حقوق بشر بساط رمالی و طالع بینی راه انداخته است- شیخ میرحسین صادقی (آیت‌ا... صادقی پروانی) و ... از جمله روشنفکران طلبه‌نما و طلبه‌های روشنفکر نما بودند که هر یک به نحوی دچار انحراف فکری شده و به مسأله قومیت در جامعه تشیع دامن زدند.

به هر حال، تا هنگام مطرح شدن مرجعیت حضرت امام خمینی (ره)، در افغانستان، در سال ۱۳۴۹، روشنفکران شیعه و بخصوص هزاره‌ها اعم از دانشگاهی، روحانی‌نماها و خوانین بطور کلی جذب سه جریان فکری و سیاسی شده بودند:

- ۱- جریان کمونیستی متمایل به شوروی که سلطان‌علی کشتمند، عبدالکریم میثاق، محمداسماعیل دانش، میرخادم حسین بیک، و غیره چهره‌های مشهور آنان به شمار می‌رفتند.
- ۲- جریان مائوئیستی متمایل به چین و آلبانی که فعالین آن را اشخاصی چون اکرم یاری، صادق یاری، قاسم واهب، برات‌علی تاج، محمدعیسی غرجستانی و... تشکیل می‌دادند.

۲- جریان متمایل به غرب و طرفدار سلطنت. چهره‌های شناخته شده این جریان را اکثراً خوانین، ارباب‌ها، نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا، روحانیون سنتی و روشنفکران لیبرال تشکیل می‌دادند. این جریان از نظر سیاسی مانند دو جریان قبلی سازمان یافته نبود.

هر سه جریان و بخصوص دو جریان اول مارکسیستی از شیوه‌های نفوذی مشابهی در میان مردم و نسل جوان هزاره استفاده می‌کردند و آن عبارت از تحریک احساسات قومی و یادآوری محرومیت‌های قوم هزاره بود. قوم گرابی و مخالفت با اسلام وجه مشترک همه کمونیست‌های افغانستان و از جمله کمونیست‌های هزاره از هر قماش‌ی را تشکیل می‌داد. بر اساس همین وجوه مشترک بود که برای ضربه زدن به جنبش اسلامی در هزارستان و به انحراف کشیدن آن، رژیم کمونیست کابل، مائوئیست‌ها، مغولیست‌ها، خوانین و ارباب‌ها و حتی هواداران غرب در سال‌های اخیر جهاد به طور مستقیم و یا غیر مستقیم با هم همکاری کردند.

محرومیت قوم هزاره بهانه مناسبی بود که کمونیست‌ها و قوم گرایان توانستند با استفاده از آن در میان قشرها مختلف این قوم اعم از روحانی، کسبه، دانشجو، خوانین و غیره نفوذ کنند و سرانجام در پوشش حزب وحدت سنگرهای حوزه و روحانیت را تسخیر کرده و به اهداف خود دست یابند و بدست مدعیان پاسداری از مکتب اسلام و تشیع، جامعه زجر کشیده شیعی را به تباهی بکشانند. از سال ۱۳۴۹ و مطرح شدن مرجعیت حضرت امام خمینی (ره) در افغانستان تا کودتای هفتم ثور (= اردیبهشت) ۱۳۵۷ به طور کلی چهار خط فکری و سیاسی در میان شیعیان این کشور شکل گرفت. این خطوط به شرح زیر است:

۱- خط علما و روحانیون محافظه کاری که از مرجعیت آیه... خویی و شریعتمداری تبلیغ می‌کردند و از مبارزه و انقلاب چندان سخن نمی‌گفتند. آیت... واعظ، آیت... بحر، آیت... محسنی و آیت... افشار از چهره‌های مشهور این خط بودند که پایه‌های اجتماعی و به تبع آن اقتصادی قوی‌تر داشتند.

۲- خط علما و روحانیون مروّج مرجعیت امام خمینی (ره) که از مبارزه با استبداد و استکبار و تشکیل حکومت اسلامی سخن می‌گفتند اما التزام عملی به مبارزه نداشتند و شاید زمینه را برای فعالیت سیاسی مستقل شیعه مساعد نمی‌دیدند. الگوی فکری این خط تفکرات شهید مطهری بود. حجت‌الاسلام مصباح، آیت... تقدسی، آیت... شیخ سلطان ترکستانی، حجت‌الاسلام عالم، حجت‌الاسلام ناصر و برخی دیگر از چهره‌های برجسته این خط به شمار می‌رفتند.

۳- خط طلبه‌های روشنفکر و روشنفکران طلبه نما (مغولیست‌ها)، که مرجعیت امام خمینی (ره)، تفکر شریعتی و زهر مارکسیسم و ناسیونالیسم هزاره را در هم آمیخته و فعالیت می‌کردند. متفکر این خط محمداسماعیل مبلغ و یکی از محورهای اجتماعی آن شیخ میرحسین صادقی (فعلاً آیت... صادقی پروانی)، در داخل افغانستان به شمار می‌رفتند.

۴- خط جوانان و روشنفکران شیعی عمدتاً غیر هزاره (التقاطی‌ها). عده‌ای از جوانان و روشنفکران در دانشگاه‌ها، مدارس و ادارات دولتی که خود را پیرو امام

خمینی (ره) می‌دانستند و با روحانیون مروّج مرجعیّت امام مانند شهید مصباح و دیگران رابطه‌داشتند خواهان مبارزه برای برقراری حاکمیت اسلامی بودند. این عده که گروه‌های کمونیستی آنان را «خمینیست» می‌نامیدند به زودی شیفته افکار شریعتی گردیدند و کتاب‌ها و آثار او را حتی به شکل درسی می‌خواندند. از آنجایی که در میان این جوانان چهره‌های دانشمند، اسلام‌شناس قوی و آشنا به مبانی فقهی وجود نداشت و روحانیت خط دوم هم نتوانست آن‌ها را هدایت و سازماندهی نماید، عده‌ای از آن‌ها به خط سوم که ظاهراً مسلمانان انقلابی جلوه می‌کردند نزدیک شدند و با صادقی و سایر رهبران آن ارتباط گرفتند. بعد از مدتی که مسأله مغول‌گرایی و ناسیونالیزم قومی از سوی خط سوم با جدّیت مطرح و پیگیری شد بین خط سوم و چهارم فاصله ایجاد گردید. اعضای خط چهارم به دو دسته عمده تقسیم شدند: یک دسته به رهبری سیّداسدا... نکته‌دان و دسته دیگر به رهبری موسی علی‌پور و چند نفر دیگر. سران این دو دسته از جمله علی پور، سیّد عسکر موسوی و نکته‌دان با شهید محمد منتظری و سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) آشنا شدند و سرانجام از خط امام خمینی (ره) و اسلام فقهاتی فاصله گرفتند. نوشته‌ها، عملکردها و موضعگیری‌های هر دو دسته در دوران جهاد شاهی بر این مدعا می‌باشد.

همان طوری که گفته شد خط سوم و چهارم (مغولیست‌ها و التقاطی‌ها) هر دو گرفتار انحراف فکری شدند، اما مغولیست‌ها به دلیل در دست‌داشتن ابزار نفوذ در میان قشرها مختلف قوم هزاره و بخصوص روشنفکران طلبه‌نما و خوانین، توانستند که پس از فراز و نشیب‌های زیادی در حزب‌وحدت نفوذ نموده و به نیروی مسلط بر جامعه شیعی و منطقه هزارستان تبدیل شوند. خط سوم (خط مغولیست‌ها) با دست یافتن به قدرت نظامی در کابل، بامیان و مزارشریف، چهره‌گریه خود را نمایان ساخت و شیعیان را گرفتار مصایب بی‌شماری نمود که اثرات نامطلوب آن شاید چندین دهه دیگر باقی بماند؛ بنابراین، لازم است که جگونگی شکل‌گیری خط سوم یا جنبش مغولیستی در افغانستان بیشتر مورد مطالعه قرار داده شود.

متفکران و مبلغان مغولیسم



علیزاده

کاظم یزدانی

اسماعیل مبلغ

صادقی پروانی

عیسی غرجستانی

تا جایی که نویسنده به یاد دارد، در داخل افغانستان و در شهر کابل، مبلغ، صادقی پروانی، محمدعیسی غرجستانی، شفق بهسودی، محمد کریم خلیلی و ... از چهره‌های تشکیل دهنده جریان مغولیسیم شناخته می‌شدند. در خارج از افغانستان، در کشورهای پاکستان، عراق، ایران، سوریه و همچنین در اروپا مغولیسیم در قالب‌های مختلف شکل گرفت. در نجف اشرف این اندیشه در قالب هیئت عزاداری به نام «شباب‌ال هزاره» توسط برخی از طلبه‌های مسلمان مانند شیخ قربان‌علی عرفانی، سید غلام‌حسین موسوی، شیخ عبدالحسین اخلاقی و شیخ محمدعلی مدرس ظهور کرد. آقای عرفانی در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۸ در این رابطه چنین اظهار داشته است: «مسأله شباب‌ال هزاره که امروز بصورت یک اندیشه مبهم و پیچیده درآمده و سر و صدا ایجاد کرده و از آن به عنوان یک جریان سیاسی یاد می‌کنند، فکر می‌کنم جز یک احساسات ملی و میهنی پیش نبود.» (۳۲)

آقای عرفانی با وجودی که سعی می‌کند شباب‌ال هزاره را یک جریان سیاسی معرفی نکند در ادامه مصاحبه‌اش می‌گوید که سازمان امنیت عراق او، موسوی و مدرس را تهدید نموده و سرانجام مدرس را زندانی و اخراج کرد. البته جناب آقای عرفانی سفارت افغانستان را متهم به دخالت در قضیه می‌کند، اما اگر این قضیه سیاسی نمی‌بود دلیلی نداشت که سفارت افغانستان و سازمان امنیت عراق علیه آنان اقدام نمایند. مهمتر از همه چرا مرجع بزرگ شیعه در آن وقت، حضرت آیت‌... حکیم (ره) شهریه آقایان عرفانی، موسوی و مدرس را قطع کرد؟ آقای عرفانی ادعا می‌کند که شهریه آنها به دلیل روا داشتن تبعیض بین طلاب افغانی و غیر افغانی قطع شد. اگر چنین تبعیضی وجود داشت چرا شهریه سایر طلاب افغانی قطع نگردید؟ شاید آیت‌... حکیم (ره) شباب‌ال هزاره را یک حرکت انحرافی می‌دانست و با توجه به مسئولیتی که در قبال شیعیان، طلاب و حوزه داشت باید جلو انحراف را می‌گرفت.

در پاکستان زمینه‌های سیاسی و اجتماعی برای مطرح ساختن جریان مغولیسیم بیشتر از هر جای دیگر مساعد بود، چرا که از یک طرف روابط افغانستان با پاکستان خراب بود و هر دو کشور می‌کوشیدند که برای یکدیگر مخالفین داخلی ایجاد کرده و آنها را حمایت کنند و از طرف دیگر اقلیت قابل توجهی از هزاره‌های افغانی‌الاصل در شهر کوئته پاکستان زندگی می‌کردند که با توجه به فضای سیاسی نسبتاً باز پاکستان گروه‌های سیاسی چپ در میان آنها نفوذ داشتند. گروه «تنظیم نسل نو هزاره مغول» یا «مغول پارت» در زمان ذوالفقارعلی بوتو رهبر حزب مردم و نخست وزیر معدوم پاکستان برای تحت فشار قرار دادن دولت داوودخان تقویت شد و برنامه‌ای هم به لهجه هزارگی در برنامه‌های رادیوی شهر کوئته گنجانیده شد که این برنامه هنوز ادامه دارد. گرچه گردانندگان «مغول پارت» رسماً پاکستانی‌ها بودند اما طلبه‌ها و مائوئیست‌های هزاره افغانستان نیز در آن فعالیت می‌کردند. در نشریه تنظیم نسل نو هزاره به نام «ذوالفقار» عده‌ای از طلبه‌های افغانی مانند شیخ‌علی‌پاور افتخاری، رهبر گروه «نهضت‌اسلامی» در دوران جهاد، شهید شیخ عبدالحسین اخلاقی، بعداً رهبر گروه «جنبش اسلامی مستضعفین»، آقای عاقلی‌عضو جنبش اسلامی مستضعفین که به اتهام انحراف

فکری و سیاسی از گروه مذکور اخراج شد و غلامحسین رضوانی (طلبه‌نمایی که کمونیست و شعله‌ای بود) مقاله می‌نوشتند. در مجله ذوالفقار در رابطه با هزاره و مغول‌یسم چنین نوشته‌اند:

«جرم هزاره، نه مذهب است و نه چیزی دیگری به غیر از این نکته؛ اگر مذهب است پس چرا بر هزاره سنی مذهب و بر مطلق مغول در وطن ستم می‌شود... بلکه جرم آن‌ها همان‌گونه که گفته‌اند فرهنگ و تاریخ زنده آن‌هاست. زیرا ازبک، اسماعیلیه، هزاره چغچران، ایماق، تیمنی و جمشیدی افتخارات مشترک دارند. چنگیز مشترک، تیمور مشترک، بابر مشترک و اورنگ‌زیب.» (۳۳)

در اروپا هم روشنفکران هزاره اقدام به فعالیت نمودند و در دانمارک، گروهی را به نام «هزاره منگول اسوسی‌یشن» - انجمن هزاره مغول - تأسیس کردند. از چگونگی فعالیت و افراد این گروه نویسنده اطلاعاتی در اختیار ندارد.

در کابل، مبلغ و صادقی پروانی محور فعالیت‌های مغول‌یست‌ها و روشنفکران هزاره اعم از مسلمان و کمونیست بودند. در رابطه با این فعالیت‌ها محمدعیسی غرجستانی که در اواخر عمرش به حزب وحدت پیوسته بود از نشست‌های سال ۱۳۵۲ در منزل محمداسماعیل مبلغ سخن می‌گوید که در صفحات پیشین ذکر شد.

نشست‌ها و فعالیت‌های مذکور را بعداً سازمان نصر افغانستان جزء تاریخچه مبارزاتی خود عنوان کرد و نصری‌ها مدعی شدند که در سال ۱۳۵۱، گروهی را به نام «روحانیت نوین» تشکیل دادند و در سال ۱۳۵۲ اسم آن را «گروه مستضعفین» گذاشتند و در سال ۱۳۵۴، پس از تدوین مرامنامه گروه مذکور را «حزب حسینی» نامیدند. در حالی‌که هیچ سند و مدرکی‌دال بر وجود چنین گروه‌هایی در آن زمان وجود ندارد و این ادعاها را حتی غرجستانی نیز تکذیب می‌نماید. در حقیقت چیزی که وجود داشت جنبش مغول‌یستی بود، جنبشی که شکل مذهبی و محتوای مارکسیستی و فاشیستی داشت. چنین جنبشی که هنوز به گروه سازمان یافته تبدیل نشده بود خط سوم را در جامعه شیعی تشکیل می‌داد. در رابطه با انحراف خط سوم و مغول‌یست‌ها در جزوه‌ای که تحت عنوان «توطئه‌های استعمار در افغانستان و راه‌حل‌های ما...» از سوی جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان در سال ۱۳۶۱ منشتر شده است چنین آمده است:

«...بودند کسانی که باورهای ناسیونالیستی، یا سوسیالیستی یا زهر مارکسیستی و... را به اسلام آمیخته بودند و ضمناً حامل توضیح‌المسائل و اعلامیه‌های امام خمینی (ره) هم بودند (نه رسالت‌هایش)، ما را به باد مسخره می‌گرفتند و به نام گشاد اندیش و ایده‌آلیست می‌کوبیدند و ما تحمل می‌کردیم.» مغول‌یسم در ابتدا با مائوئیسم پیوند نزدیک داشت، چرا که مائوئیست‌ها همان طوری که گفته شد در کوئته و کابل در ایجاد تفکر مغول‌یستی نقش اساسی داشتند. یکی از نویسندگان حزب اسلامی حکمتیار در این رابطه چنین می‌نویسد:

«... مائوئیسم در میان تحصیل‌کرده‌های هزاره افغانستان پایه گسترده تدارک نموده بود که بعدها انشعاباتی که شعله جاوید با آن مواجه شد و تلاش‌های علما و روحانیون شیعه در مساجد و تکایا، از تعداد این هواداران نیز کاست، ولی

عده‌ای همچنان به آن مرام وفادار باقی ماندند. با این تفاوت که چاشنی از قومیت‌گرایی و نژادگرایی مغول را نیز بر آن مزید کردند و معجونی از مائوئیسم و ناسیونالیسم را به وجود آوردند و به «مغولیت» شهرت یافتند. معروف‌ترین این تنظیم‌ها «اتحادیه مجاهدین افغانستان» است که به «تنظیم نسل نو هزاره مغول» نیز شهرت دارد و مرکزیت آن در کویت بلوچستان می‌باشد... حاجی غلامرسول، عبدالحسین مقصودی مشهور به ولی‌بیگ (از برجگی ناهور)، سیداسحاق سنگچارکی، حاجی برکت و شیخ سلیمان [شیخ سلیمان یاری عضو جبهه نجات ملی و عضو شورای مرکزی حزب وحدت در زمان آقای مزاری] از بهسود و وثوقی که همه مغولیت و مائوئیست‌اند، شایعاتی در مورد کمک مستقیم از طرف چین به آنان نیز به گوش رسیده است... از گروه‌های دیگر شیعه که از نفوذ عناصر مائوئیست در آن بحث به عمل آمده شورای اتفاق اسلامی است. شورای اتفاق در جریان جهاد مسلحانه در مرکز افغانستان به وجود آمد و نخستین تنظیم کننده و سازمان دهنده‌ی جریان جهاد در این مناطق بود. بعد از گذشتن یک سال از تأسیس شورای اتفاق، عده‌ای از عناصر مائوئیست در آن نفوذ کردند که مشهورترین آنان یکی لعل کرمانی است که در آغاز تشکیل شورا نماینده‌ی لعل در شورا بود و دیگری امین عارف است که ابتداء شعله‌ای بود و در دوران داوود به حزب انقلاب ملی پیوست و با به قدرت رسیدن خلقی‌ها وابسته به آنان شد. دیگر یوسف زلال برادر سیدعلی پیشناز، شعله‌ای معروف از یکاولنگ است. زلال بعدها به حرکت اسلامی پیوست.» (۳۴)

محمداسماعیل مبلّغ؛ نظریه‌پرداز مغولیت

محمداسماعیل مبلّغ، فرزند حاجی مسافر سرپرست جوالی‌های گمرک کابل بود. حاجی مسافر از دسترنج کار با این قشر زحمت‌کش و بینوا که اکثراً هزاره بودند اندک ثروتی فراهم کرده و مبلّغ را تربیت کرد. مبلّغ، شخصی با استعدادی بود که نزد اساتیدی چون آیت... سیدسرور واعظ، آیت... میرعلی‌احمد حجت و آیت... محمدامین افشار مدت محدودی درس خواند؛ اما وقت زیادی را صرف درس‌خواندن نکرد، از هر کتابی فصلی خواند و تحصیلاتش ناقص بود. با آن هم به دلیل استعداد خوبی که داشت، توانست در جرگه‌ی فضلا و دانشمندان شهر کابل جایی باز کند.

مبلّغ، به مسایل اجتماعی و سیاسی علاقمند بود، در حالی که روحانیت و مدارس دینی آنروز پاسخ‌گوی این نیاز نبودند و درحقیقت توان پرداختن به این مسایل را نداشتند. متأسفانه وضعیت ناپسامان روحانیت یکی از دلایلی بود که سبب شد جوان با استعدادی چون مبلّغ، پس از آن که با افکار و اندیشه‌های وارداتی آشنا شد، گرفتار نوسانات فکری شده با منبر و محراب وریش و عمامه خداحافظی کند. مبلّغ به عنوان نماینده‌ی حصه‌ی اول بهسود در دوره‌ی دوازدهم مجلس شورای ملی (= ولسی جرگه) وارد مجلس گردید و در آنجا با فراکسیون کمونیست‌ها به رهبری ببرک کارمل آشنا شد. زمانی که کارمل و نوراحمد نور در مجلس مورد ضرب و شتم نمایندگان مسلمان قرار گرفتند و به شفاخانه‌ی ابن سینا منتقل شدند، کمونیست‌های طرفدار کارمل دست به تظاهرات زده و در

باغچه‌ی شفاخانه گردهم آمدند. در این گردهم‌آیی کارمل و مبلغ در بالکن شفاخانه حاضر شده و هردو برای تظاهرکنندگان سخنرانی کردند.

با وضعیتی که آقای مبلغ در دوران وکالتش اختیار کرده بود، بدیهی است که اتهام انحراف فکری به او می‌چسبید و حتی به‌فساد اخلاقی نیز متهم شد. از قول مسؤول هتل خیبر و بعضی افراد عیاش در این رابطه اتهاماتی نقل می‌شد که ذکر آنها به‌صلاح نمی‌باشد، لیکن مصلحت جامعه ایجاب می‌کند که انحرافات فکری او مطرح شود. بخصوص که عده‌ای در دوران جهاد و سال‌های اخیر مغرضانه یا ناآگاهانه چهره‌ای از او ترسیم کردند که نظیرش را نه تنها در افغانستان بلکه در ایران و کشورهای منطقه هم نمی‌توان به آسانی پیدا کرد. چنین کاری را آقای حسین شفایی در کتاب «زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان» و آقای سیدعلی رضوی غزنوی از مصاحبان و دوستان مبلغ در مقدمه جزوه‌ی «دین تریاک نیست» که یکی از آثار مبلغ معرفی شده است انجام داده‌اند. جای تأسف است که دانشمند گرانمایه و ارجمندی مانند جلال‌الدین فارسی، بدون این که شناختی از مبلغ داشته باشد، زندگی‌نامه‌ی مبلغ را که رضوی نوشته بود، سخاوتمندانه امضا نموده و قبول نماید که به نام او چاپ شود. در حالی که رضوی مانند رفیق خود غرچستانی جرأت نکرد در شرایط حاکمیت تفکر جهادی بر دل و دماغ ملت مجاهد افغانستان نوشته‌ی خود را به نام خودش نشر نماید چه دلیلی داشت که آقای فارسی از اعتبار خود برای مطرح ساختن و بلکه تبرئه‌ی مبلغ استفاده نماید؟

اینک برای اثبات انحراف فکری آقای مبلغ نظر سه‌تن از شخصیت‌هایی را که با مبلغ آشنا بودند و دو نفرشان در حال حاضر زنده هستند ذکر کرده و آنگاه گزیده‌ای از نظریات مبلغ را از جزوه‌ی «نقد و تحلیل سیدگرایی» نقل می‌کنم.

آقای استاد عبدالعلی‌مزاری در سال ۱۳۷۱ در جلسه‌ای که با کمونیست‌های حزب وطن در کابل داشت، جهت نشان‌دادن حسن نیت خود نسبت به آنان دایستان مبلغ را حکایت کرد. او گفت قبل از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که مبلغ به ایران سفر نموده بود، نزد آیت‌ا... خامنه‌ای رفته و گفتم، شخصی به نام مبلغ که کمونیست است می‌خواهد با شما ملاقات نماید، آیا شما حاضر هستید او را بپذیرید؟ آیت‌ا... خامنه‌ای پاسخ مثبت داده فرمودند که کمونیست‌ها نسبت به ما در مبارزه پیش قدم‌تر هستند! این که ادعای آقای مزاری صحت دارد یا ندارد مسئله‌ی دیگری است اما کسانی که این ادعا را از مزاری شنیده‌اند هنوز زنده‌اند.

آقای عرفانی از بنیان‌گذاران «شباب‌ال هزاره» در نجف اشرف و از بنیان‌گذاران سازمان نصر افغانستان در مصاحبه‌ای در مورد محمد اسماعیل مبلغ چنین می‌گوید: «با آقای مبلغ از نزدیک آشنا شدم، وی چهره‌ی علمی و سیاسی بود که در برهه‌ای از زمان دچار نوسانات فکری شده بود (البته چنین می‌گفتند و نسبت می‌دادند، خدا می‌داند)... بسیاری از روشنفکران مسلمان و غیر مسلمان با وی ارتباط داشتند که شاید از این جهت وی را متهم می‌کردند.» (۳۵)

آقای بلاغی یکی از طلبه‌های روشنفکر که با مبلغ از نزدیک آشنا بود زمانی به نگارنده‌ی این سطور اظهار داشتند که مبلغ در اواخر اعتراف می‌کرد که سال‌ها در تذبذب فلسفی بسر برده و بالاخره به اسلام بازگشته است.

مبلغ در زمانی که گفته می‌شود به دامن اسلام بازگشته و درس و بحث و تبلیغ را در قلعه‌ی شهاده آغاز کرده بود، با مغول‌یست‌ها اعم از کمونیست و طلبه‌نماها، جلساتی دایر می‌کرد. جریان مغول‌یسم تا آن زمان فاقد توجیه ایدئولوژیک چه از نظر اسلام و چه از نظر مارکسیسم بود، اما مبلغ با نوشتن جزوه‌ی «نقد و تحلیل سیدگرایی» این خلاء را پر کرد و برای جریان مذکور به رغم خود زیربنای فکری به وجود آورد. او در این جزوه با طرح مسئله‌ی خودساخته، غیر واقعی و موهومی به نام «سیدگرایی» و سپس محکوم ساختن آن از نظر آیات و روایات اسلامی، کوشید که با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی دلیل غیر مذهبی و ارزشی برای افتخارنمودن سادات به پیامبر و احترام مؤمنین به آنها اختراع کند و به بهانه‌ی محکوم نمودن تبعیض نژادی، بستر فکری و فرهنگی برای اندیشه‌ی مغول‌یسم و التقاط فکری در میان شیعیان هزاره ایجاد نماید. این کار مبلغ درست مانند کاری است که ناصبی‌ها و دشمنان آشستی‌ناپذیر تشیع در رابطه با غائله‌ی عبدا... بن سبا انجام دادند. آنها نخست شخصی که وجود خارجی نداشته به نام عبدا... بن سبا یهودی با عقاید ناسازگار با اسلام اختراع نموده وارد تاریخ ساختند، سپس او را بنیان‌گذار مکتب تشیع معرفی نموده و به تکفیر شیعیان پرداختند. مبلغ هم مسئله‌ای را به نام «سیدگرایی» که وجود نداشته است اختراع نموده و چنین می‌نویسد: «... امام دوازدهم عجل... فرجه، از نظرها ناپدید گشت و سلسله‌ی امامت خاتمه یافت. از آن پس در میان شیعیان فرزندی از صلب ایدئولوژی عرب‌گرایی، تولد یافت که می‌توان آن را «سیدگرایی» یا اصالت سید نامید» (۳۶) او در صفحات بعدی این جزوه به تبلیغات عوام‌فریبانه پرداخته و اضافه می‌کند: «...مکتب سیدگرایی برای طرفداران خود «عمّامه‌ی سیاه» را برگزید تا از شناساندن بی‌نیاز باشند.» (۳۷)

نظریات فوق‌الذکر مبلغ به هیچ وجه با اسلام سازگاری ندارد. آیت‌الله محقق کابلی، یکی از مراجع تقلید، در رد این نظریات چنین می‌نویسند: «سلسله‌ی امامت خاتمه نیافته است. امام دوازدهم حی و باقی است... و اما این که گفته‌اند سید فرزند ایدئولوژی عرب‌گرایی است، بر خلاف موازین اسلام است. از نظر اسلام سید کسی است که از طرف پدر به هاشم بن عبد مناف برسد که اگر شیعه و فقیر باشد برایش سهم سادات داده می‌شود که همان نصف خمس است و اگر از طرف مادر به ایشان برسد، مستحق زکات است نه خمس. اما پوشیدن عمّامه‌ی سیاه امری است مباح، نه حرمت دارد و نه کراهت، ساداتی که مرجع تقلید هم می‌باشند عمّامه‌ی سیاه می‌پوشند.»

ایشان در مورد احترام سادات صالح نیز می‌نویسند: «سیدی که در خط‌آبای طاهرین و معصومین شان علیهم‌السلام باشد، یعنی عدالت و امانت و تقوا داشته باشد، احترام فوق‌العاده دارد و باید محبوب عند المسلمین باشد.»

اگر هیچ دلیل دیگری برای اثبات انحراف فکری مبلغ وجود نداشته باشد نوشته‌ی «نقد و تحلیل سیدگرابی» که بخش‌هایی از آن ذکر شد به تنهایی بیماری فکری و برداشت‌های انحرافی مبلغ را ثابت می‌سازد. ایجاد اختلاف فکری، سیاسی و اجتماعی در میان مردم محرومی که بیش از هر چیزی به وحدت و همکاری همه‌جانبه نیاز دارند، جرم اندکی نیست و مبلغ چنین جرمی را به گفته‌ی غرجستانی با تشدید «تضاد ملا و سید ملا» مرتکب شده است. منحرف ساختن مسیر جنبش‌های فکری و سیاسی در جامعه‌ی شیعه که فتنه‌های ناشی از آن هنوز از شیعیان قربانی می‌گیرد خیانت جبران ناپذیر تاریخی است که سهم مبلغ را در آن نمی‌توان انکار کرد. دامن زدن به آتش قوم‌گرایی و نژادپرستی از شاهکارهای مبلغ در نوشتن جزوه‌ی سیدگرابی است. این که مبلغ نژادپرستی را چه در «سیمای عربی» و چه در «چهره‌ی مغولی» آن ریاکارانه محکوم می‌کند، برای محققان و اندیشمندان بی‌غرض که نوشته‌ی او را با دقت خوانده باشند، قابل قبول نیست. در این رابطه چندین سؤال اساسی مطرح است که باید به آنها توجه شود.

نخست این که اگر مبلغ قصد تحقیق جامعه‌شناسانه پیرامون نژادپرستی و مصادیق آنرا در افغانستان داشت چرا موضوع را در سطح ملی مورد بررسی قرار نداده است که تنها در جامعه‌ی هزاره به آن پرداخته است؟

دوم، به چه دلیلی تنها نژادپرستی و تفوق‌طلبی سادات که به گفته‌ی خودش سرزمین و هویت مستقل قومی و ملیتی ندارند مورد تاخت و تاز قرار گرفته است، در حالی که زیان ناشی از نژادپرستی سادات به مراتب کمتر از نژادپرستی و تفوق‌طلبی، اقوام بزرگ‌تری چون هزاره، تاجیک، پشتون و ازبک که سرزمین و هویت قومی مستقل دارند می‌باشد؟ آیا در افغانستان تنها چند قبیله‌ی پراکنده‌ی سادات نژاد پرست و تفوق طلب‌اند؟

سوم؛ شاید گفته شود که نژادپرستی سادات! به عنوان یکی از مصادیق تفوق‌طلبی که مشکلاتی برای هزاره‌ها ایجاد کرده است مطرح شده است. در آن صورت این پرسش مطرح می‌شود که به چه دلیلی سادات ساکن در سایر کشورها برای مردم مشکلات ایجاد نکرده‌اند و در افغانستان برای سایر اقوام چرا مشکل به وجود نیآورده‌اند که تنها برای هزاره‌ها مشکل آفریده و با شیره‌کشی! و تحمیق مذهبی! آنان را بدبخت ساخته‌اند؛ تا حدی که مبلغ مجبور شده است رابطه‌ی هزاره مساوی با سید را اختراع کند. در حالی که در افغانستان سایر اقوام بیشتر از هزاره‌ها به سادات احترام می‌گذارند و وضعیت زندگی سادات آنها به مراتب بهتر از وضعیت فلاکت‌بار سادات هزاره است که متهم به شیره‌کشی! گردیده‌اند.

پس معلوم است که هدف اصلی، تخلیه‌ی عقده‌های حقارت شخصی و مبارزه‌ی آگاهانه یا نا آگاهانه با اسلام است که تحت پوشش زدودن گرد و غبار حقارت قومی مطرح می‌شود. اما این کار ناجوانمردانه از طریق دشمن‌تراشی در خانه صورت گرفته و حرمت دوست غم شریک شکسته می‌شود. دوستی که با آن نامردان ناصبی منش تاریخ، زبان، فرهنگ و آرمان مشترک دارد.



صادقی پروانی

بعد از مبلغ که نظریه پرداز و متفکر مغولیسیم محسوب می شود نقش شیخ میرحسین صادقی (آیت... صادقی پروانی)، یکی از بنیانگذاران سازمان نصر افغانستان و به گفته مغولیسیتها «خواجه خضر انقلاب اسلامی افغانستان!» در ایجاد غائله مغولیسیم در ابتدا برجسته تر از دیگران بود. آقای شیخ میرحسین صادقی از دره ترکمن است، سطح تحصیلاتش هرچه باشد، نامبرده را از درک مسایل علمی، دینی و اجتماعی آن طوری که لازم است عاجز می دانند. او از هنر تبلیغ، تدریس و نویسندگی چندان بهره ای ندارد و به همین دلیل تا قبل از کودتای سال ۱۳۵۷ نتوانست مقبولیت اجتماعی پیدا کند. شاید همین ناتوانی، او را در مقابل روحانیون سادات که اکثراً یکی یا همه هنرهای مذکور را دارا بودند و از محبوبیت اجتماعی برخوردار، عقده ای ساخته باشد. به هر دلیلی که بود آقای صادقی یکی از مغولیسیتها به شمار می رفت و هنر او مخالفت با سید بود و اگر بتوان او را مبارز دانست، بی شک او در گذشته از مبارزان سرسخت ضد سادات به شمار می رفت. در این جا به چند نمونه از مبارزات آقای صادقی اشاره می کنم:

- 1- آقای صادقی در سال ۱۳۵۶، در مسجد تازه آباد در، سه دکان چنداول در مجلسی که اعضای آن همه هزاره بودند، حاضرین را مورد خطاب قرار داده و گفت: «رفقا! ما شکل مبارزه خود را علیه سادات و علمای آن تغییر دادیم. بعد از این ما و رفقای ما که اکثراً ملا و اهل منبر هستیم، تصمیم گرفتیم که صریحاً بر علیه آنها سخنی نگوئیم، بلکه از خود سادات اشخاصی را تحت تربیه گرفته و بر ضد علمای معروف سادات بر می انگیزیم و به اصطلاح با سیلی خودشان بروی شان می زنیم». در مجلس مذکور عده ای از مؤمنین از جمله حاج غلامحسین ترکمنی ناراحت شده و با او به مخالفت برخاست.
- 2- در یک مجلس عروسی در سال ۱۳۵۶ در محله بالاکوی چنداول، آقای صادقی بعد از صرف غذا سخن گفت و به توصیف چنگیز پرداخت و حاضرین را به پیروی از آن خون آشام تاریخ بشر دعوت کرد.

3. قسیم اخگر که سازمان نصر در سال ۱۳۶۰ او را به اتهام مائوئیست بودن از سازمان اخراج کرد می‌گوید زمانی که من در سازمان نصر با مطرح ساختن اصل ولایت فقیه و رهبری امام مخالفت می‌کردم، صادقی که رفیق من بود به من توصیه کرد که تندروی نکنم و گفت که ما هم به ولایت فقیه اعتقاد نداریم، اما فعلاً مصلحت در آن است که از این مسئله استفاده کنیم. آقای اخگر که از روشنفکران چپی محسوب می‌شود، ولایت فقیه را انترناسیونالیزم کور و مستضعف‌فریبانه که تحت پوشش صدور انقلاب ایران از انقلابیون راستین ملت‌های مستضعف خلع ید می‌کند، تعریف می‌کرد.

قابل ذکر است که آقای صادقی پروانی و رفقاییش در نجف اشرف با دفتر حضرت امام نیز رابطه داشتند و بعد از پیروزی انقلاب از این رابطه استفاده کرده و خود را پرچمداران خط امام در افغانستان معرفی کردند و شخصیت‌های بزرگ، علما و عناصر مؤمن را به اتهام ارتجاعی و ضد خط امام بودن کوبیدند.

4. توزیع و پخش جزوه «نقد و تحلیل سیدگرابی» یکی دیگر از مبارزات آقای صادقی پروانی علیه سادات به شمار می‌رود.

حسین علی یزدانی (حاج کاظم)

حسین علی یزدانی مشهور به حاج کاظم، بعد از مبلغ و غرجستانی سومین شخصی است که عمر خود را در راه خدمت به اندیشه مغولیسیم سپری کرده است. او در کتاب‌های «صحنه‌هایی خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان» و «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» طوری به چهره‌پردازی مغولیسیم پرداخته است که به آسانی مانند مبلغ و غرجستانی مورد اتهام قرار نگیرد، اما مغولیسیت‌ها به هر رنگی که جامعه بیوشند از «طرز خرام» شان شناخته می‌شوند که به مواردی از طرز خرام‌های مغولیسیتی یزدانی در این‌جا به شرح زیر اشاره می‌شود:

1. حاج کاظم یزدانی در نوشته‌های خود و به خصوص کتاب تاریخ تشیع در افغانستان همان ظلمی را در حق شیعیان غیرهزاره روا می‌دارد که دیگران در حق تمامی شیعیان روا داشته‌اند. او بر اساس گرایش قومی و نژادی و ارجحیت اکثریت براقلیت، تاریخ شیعه را کاملاً به تاریخ قوم هزاره منحصر ساخته و همه رویدادهای مربوط به شیعیان را در رابطه با این قوم مطرح می‌سازد و می‌کوشد که شیعه را کاملاً مساوی و مترادف با هزاره معرفی کند و شیعیان دیگر را از هر قوم و طایفه‌ای کم اهمیت جلوه دهد. برای اثبات این ادعا کافی است که به فهرست کتاب صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان نظر اندازیم. در این فهرست ۴۲ عنوان به هزاره و هزاره‌ها و ۱۲ عنوان به «هزارستان» و «هزاره‌جات» اختصاص یافته در حالی که تنها شش بار کلمات «شیعه» و «تشیع» در عنوان‌ها به کار رفته است. بین شش عنوان شیعه و تشیع (مذهب) و ۵۵ عنوان هزاره (قوم) و هزارستان‌چه تناسبی وجود دارد؟

در متن کتاب هم مواردی متعددی از اجحاف در حق شیعیان غیر هزاره می‌توان جستجو کرد. بطور نمونه در بخش دوم کتاب آن‌جایی که علما و شعرای شیعه را معرفی می‌کند عنوان «چند تن از علما و شعرای هزاره» را به کار می‌برد و در ذیل آن اسامی و شرح حال ۱۴ تن از کسانی را که شعرای هزاره می‌نامد ذکر

می‌نماید و در پایان تنها از سه شاعر شیعی دیگر فقط نام می‌برد و چند بیت شعر یکی از آنها را هم می‌نویسد. در حالی که شایسته بود اولاً به جای عنوان «چند تن از علما و شعرا هزاره» می‌نوشت «چند تن از علما و شعرا شیعه» و ثانیاً اگر لازم بود که وابستگی قومی شخصیت‌ها ذکر شود وابستگی قومی علما و شعرا غیر هزاره نیز ذکر می‌شد. گر چه در کتابی که عنوان آن به تشیع اختصاص دارد برجسته کردن تعلقات قومی ضرورت نداشت و یزدانی می‌توانست تعلقات قومی شخصیت‌های محترم هزاره را در کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره ذکر کند. ثالثاً علما و شعرا سایر طوایف شیعه مذهب که تعدادشان در گذشته به مراتب بیشتر از شعرا و علمای هزاره بود و در سطح ملی نیز شهرت داشتند باید معرفی می‌شدند.

حاج کاظم درحالی که افراد معمولی و ناشناسی چون ملا مسکین و رضا بیگ سرخ ریش را از قعر زمین بیرون کشیده و به‌عنوان عالم و شاعر معرفی می‌کند از مطرح ساختن شخصیت‌ها، علما و شعرا ارزشمند شیعی مانند: میرزا عبدالغفار بیدار، میرزا محمدنبی واصل، میرزا محمدقاسم شایق، میرمحمدحسن شامل، میرزا غلام‌حسین ثاقب، سردار خوشدل محمدزایی، سید محمدکاظم بلبل، مولوی محمدحسن قندهاری، ملا محمدقاسم شاکر، میرزا فقیرحسین شیون، طالب کابلی، آیت‌ا... میرعلی احمد حجت و ده‌ها عالم و شاعر دیگر خودداری می‌نماید. حاج کاظم به دلیل این که قوم نجیب هزاره اکثریت شیعیان را تشکیل می‌دهد، به سایر اقلیت‌های قومی شیعه اهمیت لازم را نمی‌دهد، چگونه می‌تواند به متعصبین مذهبی اهل سنت که برای شیعیان به عنوان اقلیت مذهبی حقی قابل نمی‌شوند و نیز بر قوم‌گرایان متعصب پشتون که به دلیل اکثریت قومی مجموعه‌های بزرگ اقوام غیر پشتون را مطیع و فرمان‌بردار خود می‌خواهند اعتراض نماید.

2- حاج کاظم یزدانی مانند مبلغ و سایر مغول‌یست‌ها در نوشته‌هایش سادات مظلوم را با نیش و کنایه مورد حمله و هتک حرمت قرار داده و می‌نویسد: «ممکن است افرادی پیدا شوند و احادیث مجعوله‌ای را که بر فضیلت ذاتی عرب و قریش دلالت دارند، از متون کتب حدیث استخراج نموده و بر اساس آن‌ها برای خود فضیلت ذاتی بتراشند که باید بدانیم چون این‌گونه احادیث با روح اسلام و قرآن در تضادند بی‌شک جعلی می‌باشند... بنا براین هر فرد و یا هر نژادی که برای خود امتیاز بی‌جهت قابل شود و خود را ذاتاً برتر از دیگران بداند و یا مردم را در برابر خویش وادار به کرنش نماید عمل ابلیسی انجام داده است.» (۳۸)

یزدانی در جای دیگر گستاخانه سادات را ابوجهل‌های زمان نامیده و تحت عنوان «ابوجهل‌های زمان را بشناسیم» چنین هتاک می‌کند: «در هر جامعه‌ای کم و بیش افرادی پیدا می‌شوند که از هرگونه تغییر و تحول و پیشرفت وحشت دارند. مانند لته لای چرخ مانع حرکت تکاملی جامعه می‌شوند. با افکار تازه و روشن‌کننده ضدیت دارند. اینان در واقع همان ابوجهل، ابولهب و ابوسفیان زمان هستند که با تمام قوا می‌کوشند رسم و رواج قدیم را هرچند که خرافی باشد حفظ کنند. منطق اینان منطق ابوجهل‌های زمان پیغمبر است که می‌گفتند: حسینا ما وجدنا علیه آبائنا (مائده آیه ۱۰۳)... این گروه همیشه خود را آقا و سرور جامعه پنداشته

مزیت خاصی برای خود قایلند. دوست دارند مردم بنده و مرید آنان باشند و در مقابلشان کرنش کنند.» (۳۹)

حاج کاظم یزدانی اعتراف می‌کند که در کتب حدیث احادیثی در فضیلت سادات که او آنها را «عرب و قریش» می‌نامد وجود دارد. اما غیر محققانه و مغرضانه بدون این که احادیث روایت شده در مورد فضایل سادات را ذکر نموده و آنها را از نظر حدیث‌شناسی مورد بررسی و نقد علمی قرار دهد، همه را جعلی می‌خواند و به روش شعاری و تبلیغاتی احادیث مذکور را با روح اسلام و قرآن در تضاد اعلام می‌کند.

یزدانی در این نوشته از حربه‌های فاشیستی تحریف، تهمت و تبلیغات دروغین استفاده می‌نماید. کلمات عرب و قریش را به جای سادات ظاهراً بخاطر مغالطه یا ملاحظاتی به کار می‌برد اما شاید بداند که هیچ آیه و حدیثی در فضیلت ذاتی عرب وجود ندارد و حتی در قرآن کریم اعراب نکوهش هم شده‌اند. چنانچه در آیه ۹۷ از سوره توبه آمده است: «الاعراب اشد کفراً ونفاقاً و اجدر الا يعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله - اعراب در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و به جهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند.»

در رابطه با اثبات فضیلت سادات و چگونگی این فضیلت و نیز چگونگی به کار گیری شیوه‌های تحریف، تهمت و تبلیغات دروغین از سوی مغولبیست‌ها در صفحات بعدی و قبلی مطالبی مختصری نوشته شده که پاسخ به اراجیف یزدانی را نیز می‌توان در آن مطالب تا حدی جستجو کرد. اما به این نکته باید توجه داشت کسی که خود را نویسنده، مؤرخ، محقق و مهمتر از همه طلبه و آخوند دانسته و لباس پیامبر را بر تن نموده است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که با مغالطه‌کاری، جوسازی و برچسب‌های ناچسب افراد و طایفه‌ای از انسان‌ها را که منسوب به پیامبر هستند ابلیس بخواند. او که خود عمل ابلیسی انجام می‌دهد و به تعبیر مولوی «ابلیس آدمرو» است چگونه دیگران را ابلیس می‌خواند؟

یزدانی گروهی را که به گفته او خود را آقا و سرور جامعه پنداشته و مزیت خاصی برای خود قایل‌اند متهم به وحشت‌داشتن از هر گونه تغییر و تحوّل و پیشرفت، ضدیت با افکار تازه و روشن‌کننده و حفاظت از رسم و رواج خرافاتی قدیم می‌نماید. بدون شک منظور یزدانی از گروه سروری طلب با آن ویژگی‌های ارتجاعی که برای آن بر می‌شمارد روشن‌فکران، روحانی‌نمایان و خوانین هزاره از هر قشری و با هر اندیشه‌ای نمی‌باشد، چرا که او با آنان هم‌اندیشه و هم‌پیمان است. منظور یزدانی از گروه مذکور که آن را ابوجهل‌ها، ابوسفیان‌ها و ابولهب‌ها می‌نامد سادات است. اگر منظورش سادات نمی‌بود ملاحظاتی برای معرفی صریح آن گروه و عناصر وابسته به آن وجود نداشت. بعداً که زمینه ملاحظات شکنی فراهم شد، رفقای یزدانی در نشریه‌های «امروز ما» و «عصری برای عدالت» این گروه را معرفی کردند؛ و علی‌زاده مالستانی سال گذشته در مذمت سادات سنگ تمام گذاشت.

حالا باید دید که منظور یزدانی از تغییر و تحوّل و پیشرفت، افکار تازه و رسم و رواج خرافاتی چیست؟ اگر منظور او تغییر و تحوّل و پیشرفت علمی، فرهنگی و اقتصادی باشد در جامعه شیعی هیچ‌کسی از آن وحشت ندارد و عناصر و افراد

مؤثر اجتماعی متدین و مسلمان اعم از سید و دیگران چوب لای چرخ حرکت تکاملی جامعه در عرصه پیشرفت و توسعه نگذاشته‌اند. سادات در تحولات اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی و حتی اقتصادی نه تنها در جامعه هزاره بلکه در سطح ملی پیشتاز بوده‌اند. چهره‌های شاخصی از سادات در صف مبارزان ضد استعمار و ضد استبداد و در میان علما و دانشمندان علوم پزشکی، مهندسی، ادبیات، هنر، ریاضی، فزیک و ... طی نزدیک به یک قرن گذشته در پیشرفت و توسعه نسبی افغانستان نقش سازنده و ماندگار داشته‌اند. یقیناً منظور یزدانی تغییر و تحول و پیشرفت‌های علمی، فرهنگی و اقتصادی نیست بلکه هدف او تغییر و تحول در زمینه‌های ارزش‌ها و باورهای مذهبی و مسائل صرفاً اجتماعی بر اساس خواسته‌ها و نظریات مغول‌یست‌ها می‌باشد. جعلی خواندن احادیثی که در مورد فضیلت و امتیازات انسانی و اسلامی ذریه پیامبر روایت شده است، تهمت و تبلیغات دروغین، تحریف حقایق و واقعیت‌ها، تحریف و کمرنگ ساختن مفاهیم دینی و مذهبی، استفاده از روش ناجوانمردانه «یک‌بام و دو هوا» و... از نظر یزدانی و سایر مغول‌یست‌ها تغییر و تحول و پیشرفت و افکار تازه و روشن کننده محسوب می‌شود که چرخ تکاملی جامعه هزاره را به حرکت در می‌آورد! هر کسی که با این کارها موافق نباشد مانند چوب لای چرخ و یا به تعبیر یزدانی «لته» لای چرخ، مانع از حرکت تکاملی! جامعه می‌گردد. اگر مرحوم آقای عبدالعلی مزاری بگوید «ما یک نژاد هستیم و به نژاد خود فخر می‌کنیم» به او لقب «رهبر تاریخ!» می‌دهند و اگر کسی از ذریه پیغمبر (ص) به «طهارت و نجابت» آبا و اجداد خود که همه از نسل پیامبران الهی هستند فخر کند، این کار او نژادپرستی و یا «روح اسلام و قرآن در تضاد!» خوانده می‌شود. از نظر یزدانی پیشرفت و تحول در آن است که نژادپرستی خود را تحت عنوان قوم دوستی با استناد به این حدیث از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «کفر بالله من تبراء من نسبه و ان دق - بخدا کافر شده کسی که از نژاد و نسب خویش بی‌زاری جوید، هرچند این نسب پست باشد.» توجیه کند و اصالت و نجابت نژاد و نسب فرزندان پیامبر را با سوء استفاده از حدیث «لا فخر لانساب، لا فخر للعربی علی العجمی و لا العجمی علی العربی» انکار نموده و با برچسب زدن‌های ناروا محکوم نماید.

اندیشه تازه و روشن کننده از نظر یزدانی آن است که خمس، زکات و به طور کلی وجوهات شرعی «قانون شیره کشی!» خوانده شود، «هویت مذهبی شیعه» دشمن «هویت نژادی هزاره»، پشتون «خر کوه سلیمان» تاجیک، «سیکتاریست» و سادات «جاسوس نسب»، «ابوجهل‌های زمان» و... پنداشته شود.

به دور از هر گونه تعلقات و گرایش‌ها باید گفت، کسی که مسلمان معتقد است و بخصوص شیعه دل سوخته‌ای که مهر علی (ع) و محبت زهرا (س) و پیامبر (ص) را در دل دارد به هیچ بهانه‌ای به خود اجازه نمی‌دهد که مانند مبلغ، صادقی، یزدانی، علی‌زاده مالستانی و سایر مغول‌یست‌های طلبه‌نما این چنین گستاخانه به جان سادات و ذریه پیغمبر افتاده و به گفته مبلغ از تکفیر و تفسیق هم نهراسد. همین که این آقایان از تکفیر و تفسیق نمی‌هراسند در خور تأمل

فراوان است. کسی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته و صالح است از این که گرفتار کفر و فساد شود می‌ترسد اما مغولیت‌ها نمی‌ترسند. آیا مغولیت‌ها همه عناصر مؤمن و متعبد بوده و دارای عقاید اسلامی محکم و خلل‌ناپذیر هستند که از کفر و فساد نمی‌ترسند؟

عملکرد مغولیت‌های مسلمان‌نما نشان داده است که هیچ‌یک از سردمداران آنان عناصر مؤمن، متعبد و خداترس نبوده و از هیچ عمل غیرانسانی و مخالف اسلام برای برآورده شدن خواسته‌های شیطانی‌شان دریغ نورزیده‌اند. قتل نفس، غارت اموال مردم و انواع فساد اخلاقی و فکری کارنامه آنان را در طی حدود سه دهه گذشته تشکیل می‌دهد. در این‌جا بخاطر حرمت قلم و مصالح جامعه از ذکر موردی جنایات ضد بشری مغولیت‌ها و بخصوص روحانی‌نمایان آنان از به اصطلاح حجّت‌الاسلام گرفته تا آیت‌... خودداری می‌شود و الا اسناد، شواهد و مدارک زیادی در رابطه با فساد اجتماعی، اخلاقی و فکری روحانی و طلبه‌نمایان مغولیت وجود دارد. روحانی‌نمایان مغولیت کاملاً مصداق دین فروشان فاسدی هستند که سردار مهردل خان مشرقی چهره آنان را در مثنوی خود ترسیم کرده است. بخشی از اشعار مشرقی در این رابطه چنین است:

ظاهر انسانند و در باطن چو دیو
خلق را از ره برند با رنگ و ریو
کارشان نبود بجز مکر و فسون
رهزن خلقند دایم از فنون
از سر تلبیس شیخ‌اند و بزرگ
آدمی خوارند هر یک همچو گرگ
مانده هریک در پی دستار و فش
راه خلقان را زنند ابلیس وش
روی را تابیده‌اند از امر و نهی
منکر از پیغمبر و جبریل و وحی
خویش را هریک موحد کرده نام
رخش خواهش رانده دایم در حرام
گرچه هست اقوال ایشان چرب و نرم
دارد از افعال ایشان دیو شرم
از بیرون خوانند آیات و حدیث
وز درون هستند ناپاک و خبیث
ظاهر ایشان نیک و در باطن بدند
رهزنان راه دین احمدند
تا توانی کن از دیوان حذر
صحبت‌شان می‌کند دین را ضرر
جاهلان را از کلام اولیاء
مبتلا سازند در دام بلا (۴۰)

ادامه دارد...

پانوشتها

- ۳۲- ماهنامه پیام مستضعفین، شماره مسلسل ۷۱، خرداد ۱۳۶۸، ص ۵۸
- ۳۳- مجله ذوالفقار، چاپ کوئته، مارس ۱۹۷۸، ص ۳۳
- ۳۴- مجله شفق، شماره نهم، حمل ۱۳۶۷، ص ۱۳۰
- ۳۵- پیام مستضعفین، شماره ۷۱، ص ۶۰
- ۳۶- نقد و تحلیل سیدگرابی، ص ۱۲
- ۳۷- همان منبع، ص ۲۰
- ۳۸- یزدانی (حاج کاظم) حسین‌علی، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، ناشر: مؤلف، چاپ بهرام، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۰، ص ۴۱۹
- ۳۹- یزدانی، حسین‌علی، جبران غفلت‌ها، چاپخانه مرتضی، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۸، ص ۳۲ و ۳۳
- ۴۰- مشرفی قندهاری، سردار مهردل خان، شرح بیتین مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی، ترتیب و تصحیح پوهاند عبدالحی حبیبی، نشر انجمن تاریخ و ادب افغانستان، سال ۱۳۵۱، کابل ص ۱۲.

سایت پیام آفتاب

کد مطلب: 14676

آدرس مطلب: <http://www.payam-aftab.com/fa/doc/article/14676/>: چگونگی-شکل-گیری-جنش-مغولستی-افغانستان-رخش-دوم-مصاح-زاده

پیام آفتاب

<http://www.payam-aftab.com>